فلسفهٔ احکام

یا

فروع دین محمدی (ص) و اسرار آن

بقلم

علامه معاصر

آقای شیخ محمد حسن سه‌چهری

از انتشارات

کتابفروشی اسلامی

اصفهان ـ بازار ـ دالان مدرسه صدر

مراکز فروش :

کتابفروشی اسلامی ـ کتابفروشی حقیقت (خیابان سپه)

و سایر کتابفروشیهای معتبر

فهرست کتاب

« فهرست کتاب »

فهرست کتاب

فلسفه احکام

یا

فروع دین محمدی ص

واسرار آن

بقلم

محمد حسن مه چهاری

از انتشارات

کتابفروشی اسلامی

اصفهان خیابان حافظ

بسم الله الرحمن الرحیم
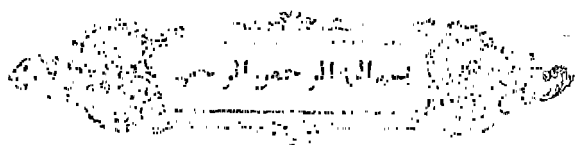
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خاتم ـ
الانبیاء و المرسلین محمد و آله الطاهرین .

و بعد ، چنین گوید حقیر فانی محمد حسن سه چهاری
این کتاب در اسرار پنج فرع از فروع دین محمدی صم
(نماز ، روزه ، خمس ، زکوة ، حج) است و مشتمل بر
پنج باب .

باب اول در : نماز

قال الله تعالی : ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً
موقوتا . یعنی همانا نماز برمؤمنین نوشته شده ایست در
اوقات معینه . در کافی است که راوی سئوال میکند از
حضرت صادق (ع) که بالاترین چیزیکه بسبب آن بنده
تقرب بخدا پیدا میکند و محبوبترین اعمال است نزد او
چیست ؟ حضرت میفرماید « ما اعلم شیئاً بعد المعرفة
افضل من هذه الصلوة » یعنی نمیدانم چیزیرا بعد از
شناسائی برتر ازنماز .

بدیهی است پس از شناسائی بخدا سرآمد همه اعمال

تواضع وفروتنی نسبت باواست ، وهمچنانکه وزیری نسبت بشاه تواضع ننماید گرچه اعمال دیگری داشته باشد نظری بوی ننماید همچنانست بنده نسبت بخدا چنانچه در تهذیب از حضرت رسول صم است « ان عمود الدین الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله » یعنی همانا ستون دین نماز است و آن اول چیزیست که دیده میشود از عمل فرزند آدم پس اگر درست است نگاه در سایر اعمالش میکنند واگر نادرست است نگاهی ببقیه اعمالش نخواهند کرد . و از اینجهت است که در آیات مقدم بر انفاق و بر زکوة هم شمرده شده . یکجا در وصف متقین میفرماید « یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون » ودرجای دیگر میفرماید «واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة » ودرجای دیگر « و اقام الصلوة وآتی الزکوة » است

پارهٔ گویند خدارا که احتیاج باین نمازهای ما نیست بلکه باید شخص احسان نسبت ببندگان نماید یاکارهای دیگر ، بیخبر از اینکه خدارا احتیاج نسبت باحسان یاکار دیگر آنها هم نیست و بهیچ عبادتی از بندگان اورا نیازی نیست ، نظامی وافسر که احترام بمافوق میکنند یا فرزند بپدر ومادر خود یا شاگرد نسبت باستاد یاشخص احسان

شده نسبت باحسان کننده یا کسیکه جانش از خطر مرك رهائی بخشیده بسبب کسی نسبت باو، آیاهمه اینهااز جهت احتیاج آن بزرگان است؟ نچنین است، بلکه این وظیفه است وجدانی که باید نسبت بمافوق انجام شود و هرچند مقامش بیشتر تواضع نسبت بوی فزونترخواهد بود پس باید انسان هم در پیشگاه خدائیکه اورا از نیستی هست کرده و نعم نامتناهی خودرا شامل حال او نموده تواضع وفروتنی نماید آنهم بهمان نحو که دستورداده وهمچنانچه لشگریان بخواهند بدلخواه خود تواضعی نمایند نمیتوانند بلکه باید بهمان نحویکه برای آنها مقرر گردیده باشد و آنهم درست وصحیح همچنین باید بهمان نحویکه ازطرف خدا دستورداده شده تواضع نسبت باو انجام گیرد که آن عبارت ازنمازاست که مشتمل برتواضعی است که فوق آن تصور نمیشود که آن رکوع و سجود و پیشانی را برزمین نهادن باشد که مرکزهستی خود را خاك زار خدای خود نماید، درکافی ازحضرت صادق(ع) است که نزدیکترین اوقات بنده بخدا هنگام سجده او است. و چون ازسجده تواضعی فزونترنیست لذا است که این تواضع مختص بخدا گردیده وبرای غیرخدا حتی برای پیغمبروامام نیز سجده کردن جایز نیست، ازاین جهت است که شخص نماز گذار

باید بداند که چه میکند که تعبیر بحضور قلب میشود تا تواضع حاصل شود

از حضرت رسول (ص) مرویست که نمازمعنی فرو تنی وزاری وپشیمانی وتهیدستی خوداست که دست خود را در پیش پروردگار خوددراز میکنی و میگوئی ای خداهر که نفهمد اینهارا نقصان کرده است ، و فرمود که خدا نظر نمیافکند بنمازیکه آدمی دل خودرا بابدن خود بنماز حاضر نکرده باشد ، ونیزفرمود که چون بنده بنماز خود بایستد و رغبت دل او با خدا باشد از نماز خارج میشود مانند روزیکه از مادر متولد شده باشد،وفرمود آیا نمیترسد کسیکه روی خودرا از نماز میگرداند که خدا روی اورا چون روی خر کند ، (یعنی از تعقل امور عقلیه دراین عالم محروم ودرآخرت بصورت خرمحشور شود) ودرقرآن میفرماید « فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون» یعنی وای بر نمازگذارانیکه در حال نماز خود غافلند ، ونیزمیفرماید «ولاتقربواالصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون » یعنی نزدیك نماز مشوید وحال اینکه شما مست و بیهوشید تا وقتیکه بفهمید چه میگوئید ، و وارد شده که مراد بیهوشی محبت دنیا با هموم وغموم دنیائیست ونیز میفرماید « و اقم الصلوة

لذکری » یعنی بپای دار نماز را بجهت یاد کردن من

قابل درگاه حی بی نیاز هیچ طاعت نیست بهتر از نماز
این عبادت چون عمود دین بود شرط ملت مذهب و آئین بود
سعی کن قسمی که میباید کنی نی دلت هرقسم میخواهد کنی
چون شدی آمادهٔ غسل و وضو ازمعاصی دست ودل اول بشو
پشت سرانداز خاص و عام را پس بگو تکبیرة الاحرام را
چون ستادی درحضور کردگار باش قائم با سکون و با وقار
فهم کن تاباکه میگوئی سخن باخدا یا با خیال خویشتن
درنمازی یا که دعوا میکنی یا جوال و مال پیدا میکنی
گرنمازخویش خواندی باحضور هست مقبول خدا و نه غفور

لذا پاره ازمعانی کلمات حمد بیان میشود :

«الحمد لله» یعنی حمد برای خداست . و حمد یکه از روی حقیقت اداشود آنستکه دارای چهار امر باشد اول آنکه شخص بداند تمام نعمتهائیکه بهره یافته از طرف خدااست وبس وکسیکه چنین دانست هرگز ازدروغ و تزویر وغش ومانند اینها نظرجلب بهرهٔ نخواهد داشت مرزیست که موسی ع عرضکرد الهی آدم رابید قدرت خود آفریدی واورا دربهشت خود جای دادی وحوارا باو تزویج کردی چگونه شکرتورا بجای آورد خطاب رسید آنکه دانست اینها ازمن است دوم آنکه بسبب نعمتهائیکه خدابوی داده شاد وخرم باشد وچون نعمتهای

الهی که داراست بی انتها است لذا سرور آنهم بی منتها
است وچنین دلیرا جای غم برای آنچه را که فاقد است
نخواهد بود دیگرچه رسد بگله وطلبکاری بیجا ازخدا
سوم آنکه نعمتهای خدارا صرف رضا و مقصود او نماید
که اگرهر نعمتی را درخلاف رضای او صرف کرد نا
سپاسی آنرا نموده چهارم دانستن عجز خود را از اداء
شکر الهی .

ازدست وزبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

«رب العالمین» یعنی سپاس خدائیرا که تربیت کننده
عالمهاست ، که منجمله تربیت انسان که عالم صغیر است
چنانچه فرماید «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة
فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین»
یعنی همانا آفریده بشررا ازصاف نیك از گل پس قرار
دادیم آنرا نطفه درجایگاه استوار پس آن نطفه راعلقه
نمودیم وعلقه را گوشت جویده مانند کردیم پس آنرا
دارای استخوان کردیم پس پوشاندیم استخوان رابگوشت
پس ازاینها ایجاد کردیم اورا آفرینش دیگر (که صورت
انسانیت باشد) پس بزرگست خدائیکه بهترین آفریننده

هاست .

در پیش علقه منی میشد بخون بسته شده ولی کشفیات فعلی باآنچه درلغت برای علقه ذکرشده این آیه رایکی از معجزات قرآن بشمار آورده ، درمجمع البحرین گوید علقه « کرم سیاهاست که درآب شناوری میکند» (زالو) و امروزه کشف شده که درآب منی حیوانات ذره بینی است که دارای سربیضی شکل و دم نسبتا طویلی هستند بنام « اسپرماتوزوئید » که بسبب بافته های بیضتین ایجاد میشوند وتغذیه آنهاهم خون است ودرمایع منی شناورند ودرزنها نوع دیگری ازاین حیوانات تولید میشوند که شکل آنها بادامی وبنام « اوول » است وپس از مجامعت حیوانات ذره بینی مردمسابقه میگذارند که خودرابه «اوول» برسانند وسرخودرا ازبرجستگی پوسته آنهاداخل نمایند تا یك کدام یادو ازآنها این مسابقه رابرده و آنراسلول تخمی گویند پس بجداررحم چسبیده وجدار رحم تولید پردهٔ میکند که باسلول تخمی بوسیله یك رك که همان بند ناف باشد مربوط شده واین رك وسیله تغذیه جنین از خون مادر میشود پس بشکل دلمه خونی میشود وپس از آن بشکل گوشت جویده ودراین اوقات دارای سلولهای خارجی وداخلی ووسطی میگردد که بعداسلولهای خارجی

پوست واعصاب میشود وسلولهای داخلی دستگاه گوارش وجهاز تنفس وسلولهای وسطی استخوان ها و عضلات و خون را تشکیل خواهند داد و اولین دفعه سلولهای وسطی ستون فقرات گرده را بوجود میآورند پس از آن دراثر تغذیه توسط رگهای پرده خصم و بند ناف سلولها زیاد شده وقسمتی ازتوده‌های آن‌ها بشکل عضلات متشکل واستخوان‌هارامیپوشانند بطوری که درسه‌ماهگی صورت وخطوط آن دیده شده ودرچهار ماهگی نژاد و نوع او واضح میگردد « فتبارك الله احسن الخالقین » این اندکی از تربیت های خدا است که در کلمه « رب العالمین » است دگرچه رسد به تربیت‌های اودر هرچیز ازآنچه در عوالم است ازصاحبان حیات وجنبندگان که مختص بهمین زمین نبوده بلکه درعوالم بالا نیز موجودند چنانچه در قرآن میفرماید « ومن آیاته خلق السموات و الارض ومابث فیهمامن دابة وهوعلی جمعهم اذا یشاء قدیر » یعنی ازنشانه های قدرت او آفریدن عوالم بالا وزمین و آنچه پراکنده نموده درآن ها از جنبندگان و آنخدا براینکه آنهارا باهم جمع کنددرآن هنگامیکه‌میخواهد توانا است ، وچنانچه مکتشفین‌دراین آیه بنگرند معجزه هائیرا خواهند دریافت وبراکتشاف خود خواهند فزود

بالجمله ویا تربیت او در گیاهات ونفس اجرام علوی و سفلی که اگر اندکی دهانهٔ دور بینهای نجومیرا برای مطالعه کرات آهسته ازسمتی بسمت دیگر حرکت دهیم ملیونها عوالم دور ونزدیك‌را خواهیم دیدومیفهمیم که به بررسی ملیاردهای دیگر دسترسی نداریمو هر کدام آنها دارای چه عظمتی هستندمثلا « انتارس » یکی ازخورشید های بسیار کوچك منطقه کهکشان است و آن ملیونها برابر خورشید ما است که خورشید ما یك ملیون‌ودویست و هفتاد ونه هزار برابر زمین ما است « العظمة لله الواحد القهار »

« الرحمن الرحیم » یعنی آنچنان خدای عظیم‌الشأن که ازنظر رحمت این بندگان را آفریده وآنچه‌درزمین است سفره اوقرارداده که «خلق لکم مافی الارض جمیعاً» و هرآن افاضه رحمت خودرا مینماید وآنهارا بزرگوار داشت که « ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا » یعنی وهمانا بتحقیق گرامی داشتیم فرزندان آدم‌را و برداشتیم آنهارادر خشکی ودریا وروزی کردیم از پاکیزه ترین چیزها وفزونی دادیم آنهارا بر بسیاری از کسانیکه آفریدیم فزونی دادنی ، و نیز پیغمبر برای آنها

فرستاد با کتاب های نازله ازطرف خود تا هدایت یابند و پاك و پاکیزه شوند و در فردای قیامت آن یکجزء از رحمت خود را که در دنیا افاضه کرده بود منضم نماید با نود و نه جزء دیگر رحمت خود وشامل حال آن مؤمنین فرماید .

« مالك یوم الدین » یعنی دارنده روز جزا. و بعضی « ملك یوم الدین » خوانده اند یعنی پادشاه روز جزا غرض توجه بدان روزیست که پاداش بندگان داده میشود حتی بقدر ذرهٔ از نیك یا بد چنانچه فرماید « یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره » یعنی در این روز بیرون شوند مردم پراکنده تا ببینند کردار خودرا پس کسیکه عمل کرده بقدر ذرهٔ از نیکی ببیند آنرا و کسیکه بجاآورده بقدرذرهٔ بدی ببیند آنرا ، اگردر نماز نبود چیزی مگر همین کلمه که توجه بچنین روزی باشد بس بودبرای اینکه نماز گذاررا ازهرمعصیت و نا شایستی حفظ کند و بهر نیك و پسندیده ترغیب کند ولی بااینکه در شبانه روزی لااقل این کلمه ده مرتبه تکرارمیشود آن نتیجه که بایدازآن گرفته شود نمی شود ! آیاسببش چیست؟ گمان اینست که سببش نیست مگراینکه چنین گمان می

کنند که آخرت از دنیا جدا است و ربطی بهم ندارد ممکن است هرچه باشند باشند ولی آخرت برای آنها نیك باشد واگر خدا بخواهد عذابی و پاداش بدی دهد مخالف رحمت اواست، در دنیا ظلم وتعدی وسایر معاصی میکنند وچشم داشت آنها بآخرت آنستکه آنهارا درقصرهای بهشتی با حور هم آغوش نمایند وحال آنکه این گمان باطلی است دنیا وآخرت ازهم جدا نیست بلکه متصل است وآخرت نتیجه همین دنیا است وهرچه هست از نیك وبد آن عالم روئیده شده از اعمال خودشخص است دراین عالم چنانچه مولوی گوید :

چون سجودی یار کوعی مرد کشت — شد در آنعالم سجود او بهشت
چون که پریدازدهانش حمد حق — مرغ جنت ساختش رب الفلق
چون زدستت رست ایثار وزکوة — کشت اینست آنطرف نخل ونبات
ذوق طاعت گشت جوی انگبین — مستی و شوق توجوی خمر بین
چون زدستت زخم برمظلوم رست — آن درختی گشت از آن زقوم رست
چون زخشم آتش تودردلها زدی — مایهٔ نار جهنم آمدی
این سخنهای چومار و کژدمت — مار و کژدم گردد و گیرد دمت
خشم تو تخم سعیر دو زخست — هین بکش این دوزخت راکاین فخ است

ولذاست که خدا میفرماید « **و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون** » یعنی مادر حق آنها ستم نکرده ایم

خودشان درحق خود ستم کردند ، ودرحدیث میفرماید « لایحشر المرء الاعلی ما مات علیه ولایموت الاعلی ما عاش علیه » یعنی محشور نمیشود شخص روزقیامت مگر بر آنچه (ازحال و کردار) که مرده است بر آن و نمیمیرد مگر بر آنچه (از صفات و کردار) که زندگی کرده است بر آن ، حکما دنیارا تشبیه کرده اند بشکم مادر و آخرت را بمجموعه این عالم همینطوریکه غذای جنین در شکم همان غذائیستکه دراین عالم است جز اینکه پس از خوردن مادر وعبور از رگهای او بصورت خون در آمده ومیخورد همچنین غذاهای این عالم از آنعالم است جز اینکه چون از رگهای مادۀ این عالم عبور کرده بدینصورت در آمده

اصل آن نور است کاین نان نان شده فیض آن جان است کاین جان جان شده

و خدایتعالی میفرماید « کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل » که تفسیر شده یعنی هرچه روزی کرده میشوند اهل بهشت از میوۀ از آن گویند اینست آنچیزیکه روزی کرده شده بودیم از پیش (درعالم دنیا) بالجمله و همچنانکه اعضاء وجوارحیکه شخص در دنیادارد همان اعضائیستکه دررحم داشته پس اگر کوریا کر باشد بدنیا که میآید کور یا کر است همچنین دست وپا و چشم و گوش وسایر اعضائیکه شخص در آن عالم دارد همان

است که در این عالم برای خود تهیه کرده و چنانچه در این عالم دارای دیده دل نشد یا شنوائی مثلا نشد چون بآن عالم میرود بیچشم یا کر خواهد بود چنانچه خدا میفرماید «من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا» یعنی کسیکه در این عالم کور است پس آنشخص نیز در آخرت کور است و گمراه تر، و سبب ناقص شدن بچه در رحم مادر چنانچه صدر المتالهین میفرماید اینستکه چون فرشتگان را که خدا میفرستد که صورت بندی جنین را بنمایند اگر جنین اطاعت آنها را کرد و بصورتی که آنها بوی میدهند در آمد دارای دست و پا و چشم و سایر اعضاء و جوارح میشود ولی اگر هنگامیکه خواستند چشم او را صورت بندی کنند نافرمانی کرد کور می شود و همچنین سایر اعضاء و جوارح او پس همچنین خدا در این عالم دنیا که بمنزلهٔ رحم است نسبت بآخرت انبیاء را فرستاد که صورت بندی روح مردم را نمایند و بجان آنها چشم و گوش و سایر اعضاء دهند پس اگر اطاعت این فرستاده شده گان خدا را نمودند و بآنصورتیکه میخواهند بوی بدهند در آمدند انسان کاملی خواهند شد و بآنعالم که میروند دارای چشم و گوش هستند و لذا است که خدا از فرستادن این پیغمبران منت میگذارد «لقد من الله علی

المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین » یعنی همانا خدامنت گذارده برمؤمنین هنگامیکه برانگیخت در آنها فرستادگانیرا ازجنس خودآنها تا بخوانند براینها آیات خدارا وپاکیزه کنند آنهارا وفرادهند آنهارا کتاب وحکمت واگرچه بودند ازپیش در گمراهی ظاهر ، ولی اگر نافرمانی کردنداین فرستادگانیرا که میخواهند صورت انسانیت بدانها دهند کروکورولال خواهند شد «صم بکم عمی فهم لایرجعون» یعنی کرولال ونابینایند پس آنها بازگشت نمیکنند ،

این بهار تو زبعد برك ریز هست برهان بروجود رستخیز
آتش و باد ابر وآب وآفتاب رازهارا میبرا رند از تراب
دربهار آن راز ها پیدا شود آنچه خورداست اینزمین رسواشود

وختم میکنیم بذکر قضیه دراهمیت نماز ، در جنك صفین که جنگی بود ما بین حضرت امیر (ع) و معاویه ازاواخر ماه ذیقعده سنه سی وشش تا ماه صفر سنه سی وهشت ولشکر حضرت صدو بیست هزار وازمعاویه سیصد هزار ودر این چهارده ماه صدوده رزم واقع شد وخاتمه آن لیلة الهریر بود (چون سپاه معاویه ازشدت سرمامانند سك صدا میکردند) در بحار است که روزی ازروزها که

حضرت مشغول جنك بود درضمن هم مراقب خورشید بود
که چون وقت نماز داخل شد نماز خودرا اول وقت بجاآورد
ابن عباس گفت این نظر بخورشید برای چیست حضرت
فرمود انتظار ظهررا میکشم که نماز بخوانیم گفت این
هنگام نماز خواندن است با اینکه مشغول جنك هستیم
حضرت فرمود برای چه بااینها جنك مینمائیم؟نیست مگر
برای نماز.وکعب الاحبار ازحضرت امیر ع سؤال کرد
ازآخر سخن پیغمبر صم حضرت فرمود من پیغمبررا بر
سینه خود چسبانیده بودم وسرمبارکش را بر دوش من
نهاده بود فرمود الصلوة الصلوة وازدنیارفت گفت آری
آخرسخن همه انبیاء همین بوده‌است

باب دوم در: روزه

قال الله تعالی: یاایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کماکتب علی الذ ین من قبلکم لعلکم تتقون
یعنی ای کسانیکه ایمان‌آورده اید نوشته شد برشماروزه
همچنانکه نوشته شده بود بر کسانیکه پیش از شمابودند
شاید پرهیزکار شوید، روزه چنانچه در این آیه اشاره
میفرماید اختصاص باین امت نداشته بلکه درسائر امم هم
بوده ولی نه باین خصوصیات

اما روزه یهود: درسال دو روزه واجب دارند یکی روزه عید قربان آنها است که مطابق با روز غرق فرعون است ودر توریة متخلف آنرا کشتن دانسته که از ساعت پنج بعد از ظهر روز بیستم ایلول تا ساعت هفت بعد از ظهر فردای آنست که بیست و شش ساعت میشود دیگر روز قتل زکریا که خود یهود آنرا واجب کرده و بسیار عظمت میدهند و آن از ساعت ۹ بعد از ظهر روز نهم ماه آب تا عصر روز دهم است. واما روزه مسیحیان: بسیار است یکی روزه پنجاه روزه دیگری بیست و پنج روزه دیگری پانزده روزه ولی درهر جا از اناجیل چهار گانه آن ها که از روزه گفتگو کرده بعنوان وجوب ذکر نکرده واین از تحریفات خود مسیحیان است و کم کم کار بجائی رسیده که هر شعبهٔ از آنها نحوهٔ خاصی روزه میگیرند مثلا در کلیسای یونانی روزه های بزرك متصلشان یکی چهل روز قبل از میلاد مسیح دیگر چهل روز قبل از عید فصح است و پرتستانها باستثناء عدهٔ از آنها تمام دستورات روزه را لغو کرده اند، وزمخشری گوید بر نصاری سی روز روزه واجب بود بماه قمری وچون دیدند که گاهی به تابستان و گرمای سخت میافتد و زمانی به زمستان وسرمای شدید لذا خود شان زمان آنرا بین زمستان و بهار قرار دادند وبرای کفاره تغییر وقت بیست

روز اضافه کردند پس پنجاه روز شده و نیز زمخشری گوید ماه رمضان بوده، ولی در وافی از حضرت صادق (ع) است که خدا روزه درماه رمضان را بر هیچ امتی واجب نکرده بود بلی بر پیغمبران آنها در آنماه واجب بود پس خدا ازباب تفضل نسبت باین امت روزه آنها را درماه رمضان قرارداد، چنانچه میفرماید « شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ومن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر » یعنی ماه رمضانیکه فرو شده در آن قرآنیکه راه نماینده مردم است ودارای روشنهای ازراه نمائی وفارق حق از باطل است پس کسیکه حاضر باشد ازشما روزه باید بگیرد آنماه را و کسیکه مریض یا در سفراست پس ایام دیگر بشماره آنچه ازاو فوت شده بگیرد خدا برای شما آسانی را خواسته ونخواسته است مشقت را ملاحظه شود که چگونه قانون اسلام جمیع جهات راه مراعات فرموده ازیکطرف کسیکه بی سبب روزه را بخورد باید حاکم شرع اورا تازیانه زند وچنانچه در دو مرتبه تازیانه خورد و باز هم روزه خوردرا خورد کشته میشود ولی احتیاط میکنند درمرتبه چهارم اورا میکشند

ولی این وظیفه حاکم است ولی وظیفه خودش باید بدل
هرروزی یا یك بنده آزاد کند ویا شصت مسکین رااطعام
نماید ویاشصت روزه که سی ویکروز آن متصل باشد
بگیرد وچنانچه بحرام خورده باشد که جمع باید بکند، و
ازطرف دیگر مریض چه روزه باعث شدت یا تاخیر ویا
زیادی سوزش اوشود وچه بیقین باشد یا بمظنه ویا به
احتمال که سبب خوف شده باشد باید افطار کند و هم
چنین شخص صحیحیکه ترس پیدا یش مرض دهد در
صورتیکه منشئی داشته باشد که عقلا بدان اعتنامی کنند،
ویا خوف ضرر باشد نسبت بغیر مثل طفل چه دررحم و
چه شیرخوار باشد که نباید بگیرند وبعد باید قضا کنند
ودر پارهٔ ازصور آنها کفاره نیزلازم میشود

روزه درصدراسلام: درسال دوم هجرت روزه واجب
شد، و درکشاف آورده از مغرب تا وقت ادا ء نماز
خفتن یا تاوقت خواب کردن اجازهٔ مفطرات بود و نیز
آورده اند که اگر بعد از نماز مغرب خواب ایشانرا در
میربود افطار برایشان حرام میگشت تا در سال پنجم
هجرت درغزوه خندق که درماه رمضان واقع شده بود
واصحاب بحفر خندق اشتغال داشتند یکی از اصحاب که
خوات بن جبیرانصاری است روزی چون دست ازکارخندق

شست و نماز مغرب خودرا گذارد و طلب طعام کرد اهلش
گفتند اندکی بیدار باش تا غذا مهیا شود خواست از زحمت
روز تا تکیه زد خواب اورا ربود و طعام بروی حرام گشته
فردا که بکار خندق مشغول شد بیخویشتن جنبش میکرد
ناگاه پیغمبر صم بروی گذشتند و اورا بدانحال مشاهده کردند
و از حال او جویا شدند و قضیه را بحضرت عرض کردند
پس خدای تعالی این آیه را فرستاد « کلوا واشربوا حتی
یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر
ثم اتموا الصیام الی اللیل » یعنی بخورید و بیاشامید تا آنگاه
که سپیده صبح سرزند از آن پس روزه باشید تا شب در آید.
و اما اسرار و فوائد روزه تقسیم بسه قسمت میشود صحی،
اجتماعی ، اخلاقی ، اما

فوائد صحی روزه : چنانچه در بیشتر حیوانات دیده
می شود که در اثر امری خداداد که غریزه گفته می شود
روزه را عملی ساخته یعنی در فاصله معینی که هیچ وقت
کم و زیاد شدنی نیست از خوردن غذا خود داری میکنند
پاره یك روز و پاره دو روز مثلا در درندگان شیر و پلنك
هفته یك رو از خوردن هرگونه غذا خودداری میکنند
و یا همین گربه که در منازل هست مشاهده میشود گاهی
که لقمه ای چند زیاده بر احتیاج خویش خورد و دچار

ناخوشی گشت پس تا یك روز از خوردن هر گونه غذائی
خودداری میکند و همین امر غریزی کافی است که اهمیت
جسمانی روزه را بما بفهماند. از حضرت رسول صم مرویست
« صوموا تصحوا » یعنی روزه بگیرید تا صحیح و سالم
شوید . شخص روزه دار در موقعیکه معده او از طعام
خالی است بواسطه عادتی که در مواقع معمولی هضم روزانه
داشته اعمالی شبیه بآنها که در حال پر بودن از غذا انجام
میگرفت عملی میسازد و این عمل سبب میشود که خورده
هائی که از غذا در معده باقی بوده و بعلت سنگینی هضم
یا قابل حل نبودن در آن هنگام و یا علل دیگر بحالت
خامی باقیمانده بسبب آن حرکت معده و نیز شیرههای
معدی هم که تمام همت آنها صرف هضم اینها میشود تمام
حل شده و قابل جذب میگردد و فضولات رفع و معده پاکیزه شده
و نیز حیوانات موذیه امراض مختلفه از کوچك و بزرك
آنها که بطفیل غذاهای در معده زندگی میکردند و بلکه
از بهترین آن موادغذائی استفاده مینمودند و در محیطی
آرام و آسوده بزرك وقوی میشدند بسبب چند ساعتی
که معده خالی مانده آنها بی غذا شده و در نتیجه چون
ذخیره غذائی هم بحد کافی نداشته وعادت بغذای حاضر
وآماده کرده بودند پس نتوانسته درمقابل این گرسنگی

مقاومت نمایند از بین میروند ومقداری هم که باقیمانده
چنان ضعیف میشوند که درعرض حملهٔ تر شحات معدی
میمیرند ومخصوصاً نوزادان آنها که اصلا رشد نخواهند
کرده‌وفوائد دیگر صحی آنرا در کتاب«اصول‌دین محمدی»
خود تشریح کرده ایم و در اینجا بهمین مقدار اکتفا
میکنیم، طالبین بدانجا مراجعه کنند . واما

فوائد اجتماعی روزه : در وافی است از حضرت
صادق ص‌م که سؤال کردند ازعلت روزه پس فرمودهمانا
خدا واجب کرد روزه را بجهت اینکه برابرشوند بسبب
آن غنی بافقیر زیرا که غنی نمییابد احساس گرسنگی را
که تارحم کند بفقیری بجهت اینکه هر وقت هر چه را
اراده کرده توانائی برآن داشته پس خدا خواست بچشاند
بغنی حس گرسنگی ودرد آنرا تارقت برضعیف نماید
ورحم بر گرسنگان نماید ، آورده اند که ازحضرت یوسف
پرسیدند بااینکه خزینه‌ها دردست‌شما است چرا گرسنگی
بخود میدهی . فرمود میترسم اگرسیرشوم یادگرسنگان
را ازدل بیرون کنم ، آری :

احوال‌دل‌سوخته‌دل سوخته‌داند ازشمع بپرسید زسوز جگرما

شخصیکه هیچگاه معنی گرسنگی را نفهمیده هرچند
وصف بینوائی شخصی را بشنود ویا گویند فلان بیچاره

دوروز است ازغذا محروم مانده ویا اهل و عیا لش سر بی شام زمین گذارده اند، ویا رنك زردولبهای خشك وبدن لاغری را ببیند نمیتواند حال آنهارا بفهمد که در چه حالند وفقط بحدس وخیال وقیاس آنهارا بیچاره تصور میکنند « تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی » زیرا شکم او گرسنگی را نچشیده اما وقتیکه درد گرسنگی رافهمید درمییابد وقتیکه باومیگویند همسایه شما شام ندارد یعنی چه ویا اگر چشمان گودرفتهٔ را ازدوردید میفهمد معنوی نیست پس روزه یك حس مولد رحم وعطوفت که اصل مهم دستگیری وتعاون است بوجود میآورد، در تفسیر روح البیان است که اول روزهٔ که قرارشد در زمان طهورث بودبرای آنکه قحطی سختی درزمان او اتفاق افتاد پس امر کرد مردمرا که روزه بگیرند تااغنیاء شفقت برفقراء پیدا کنندویك مرتبه غذای روزخودرا بفقرادهند آری :

مسلم کسی را بود روزه داشت که درماندهٔ را دهد نان وچاشت

واما فوائد اخلاقی روزه:

هست روزه ظاهرا امساك طعام روزهٔ معنی تو چه دان تمام

این دهان بستی دهانی بازشد که خورنده دانه های رازشد

جوع مرخاصان حق رادادہ اند تاشوند از جوع شیر زور مند

در کافی از حضرت صادق ع است که فرموده هنگامی که روزه گرفتی پس باید روزه باشد چشم تو و گوش تو و موی تو و پوست بدن تو و نباید روز روزهٔ تو مانند روز خوردن تو باشد » و نیز در آن کتاب از آنحضرت است که فرموده همانا روزه نیست نگاهداری از خوردنی و آشامیدنی و بس پس فرمود مریم که گفت من روزه گرفته ام برای خدا یعنی از تکلم و چون شما روزه شدید پس باید نگاه دارید زبان خودرا و بپوشانید چشمهای خودرا و باهم نزاع ننمائید و حسد نورزید و فرموده پیغمبر صم شنید زنی را که روزه بود فحش داد کنیز خودرا پس طعام طلبید و بدان زن فرمود بخور عرضکرد روزه ام حضرت فرمود چگونه روزهٔ و حال آنکه فحش دادی بکنیز خود »؛ و نیز درهمان کتاب است از پیغمبر صم که فرمود نیست بنده که روزه است و بوی دشنام دهند پس بگوید من روزه ام سلام علیك دشنام نخواهم داد چنانچه دشنام دادی مرا مگر آنکه خدا فرماید پناه برد بنده من بروزه از شر بندهٔ دیگر من همانا منهم پناه دادم اورا از آتش ، ازاین اخبار بخوبی واضح میشود که حقیقت روزه چیست و چگونه شخص را مقید میکند و روح را آماده مینماید برای انسانیت کامل چنانچه اسب سرکشی را چون خواهند رام کنند چند روزی

اورا میبندند وقدری هم اوراگرسنگی میدهند این عمل چنان تاثیر دارد که چموشی حیوان‌را مبدل برامی میکند، شکارچیان درافریقا هنگامیکه پیلان مست را بوسیله گودالهای بزرك که مستور ازشاخه ها نموده بودند در تله انداختند برای آن که بتوانند باین حیوان غضبناك نزدیك شوند ورامش کنند چند روزی اوراگرسنه می گذارند پس ازآنمدت چنان میشود که با کمال راحتی طنابی بوی انداخته ورامش میکنند، چنانچه درروایت است که « الصوم جنة من النار » یعنی روزه سپراست از آتش ، دردنیا جلوگیری از آتش شهوات میکند پس درآخرت هم جلوگیر آتشهای جهنم خواهد بود، ونیز ازحضرت رسول صم مرویست که « ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم » یعنی شیطان حرکت دارد درفرزند آدم حرکت خون پس تنك کنید راه را بر او بگرسنگی

گرتواین انبان زنان خالی کنی پرزگوهرهای اجلالی کنی
طفل‌جان ازشیرشیطان بازکن بعدازآنش باملك انباز کن

ودانشمندان علوم امروزه نیز این معنی را ازعلوم روانشناسی ذکر کرده‌اند « کلنل دروشا » عالم‌معروف روان شناس گوید : روزه موجب حالت جذبهٔ روحی می

کرده . آری

اندرون از طعام خالی دار　　تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی بعلت آن　　که پری از طعام تا بینی

وجمیع فوائد اخلاقی را خدا در آخر آیه روزه اشاره فرموده « لعلکم تتقون » یعنی واجب شد بر شما روزه تا شاید بسبب آن متقی شوید. از حضرت امیر المؤمنین (ع) است که سئوال کردند متقی کیست فرمود آن کس که اگر جمیع اعمال اورا در طبقی بنهند و باهل عالم نشان دهند در آن چیزی نیست که از آن خجالت کشد واورا عار آید، پس خدایتعالی میفرماید روزه را واجب کردم شاید شما این چنین شخص گردید

باب سوم . در : خمس

قال الله تعالی : واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا ، یعنی بدانید هر آینه آنچیزیرا که بهره بردید از چیزی پس همانا پنج یك آن برای خدااست وپیغمبر صم وبرای خویشان (پیغمبر صم) وبی پدران وفقراء ودرماندگان درراه اگر بوده اید که گرویده اید بخدا و بچیزیکه فروفرستاده ایم

بر بنده خود (محمد ص) . در روایتی از حضرت صادق ع است که یك درهم که داده شود بجهت امام برتر است از دوهزار هزار درهم که درغیر آن ازکارهای خیر صرف شود ، ومرویست که ابو بصیر از حضرت باقر ع سؤال کرد آسان ترین چیزیکه بسبب آن شخص داخل آتش میشود چیست فرمود کسیکه بخورد از مال یتیم درهمی را ومائیم یتیم . ودرهفت چیز خمس است : اول غنائمیکه از کفار بجنك گرفته شود دوم زمینی که ذمی ازمسلم بخرد سوم گنجی که شخص بیابد چهارم جواهراتی که بفرو رفتن دریا بیرون آرند اگرقیمت آنها بهیجده نخود طلا برسد پنجم معدنی مثل طلا ونقره وآهن ونفت وکبریت وقیر وغیر اینها هنگامیکه قیمت آن بپانزده مثقال طلا یا صدو پنج مثقال نقره برسد ششم آنچه زیاد آید از مئونه سال از ربح کسب و زراعت هفتم مال حلالیکه مخلوط شده باشد بحرام بوجهیکه تمیزداده نشود ازهم باجهل بصاحبش وبمقدارش ، اما اگر مقداررا میداند و مالك را نمیشناسد باید آنمقداررا بفقراء دهد و اگرمالك را میشناسد و مقدار مالرا نمیداند اگر ممکن است که تراضی کنند وگرنه آنمقدارمشکوك تنصیف میشود

فوائد اجتماعی خمس : خمس دونیمه میشود نصف آن سهم (یتیمان بینوا ودرماندگان درراه وفقراء) که از

خویشان پیغمبر صم یعنی هاشمیین باشند در ازاء آنکه زکوة را برایشان حرام کرده خدا، و نصف دیگران سهم امام ع است که امرش بامجتهد جامع الشرایط است که صرف حامیان احکام اسلام وطلاب علوم دینیه مینمایند تا ازآنها جانشینان امام وعلماء بزرگی که زنده کننده دین اند پدید آیند، چنانچه درمستدرك ازحضرت رسول صم است که خدا درسر هرصد سال برمیانگیزاند برای امت کسی که تازه کند دین را، پس درصد سال اولی که عصر ائمه بود خدا حضرت باقر وصادق ع را بر انگیزانید، بسبب نزاع بنی امیه وبنی عباس اندکی فراغت وآسودگی بجهت این دوامام پدیدآمد که توانستند ترویج دین کنند که حضرت صادق ع چهارصد شاگرد داشت ودرسرصد سال دومین حضرت رضا ع و اما سرصد سال سومی محمد بن یعقوب کلینی که ملقب بثقة الاسلام است یعنی در میان شیعه وسنی مورد اعتماد وعظمت بود که کتاب کافی را نوشت که دارای سی کتاب ومشتمل برشانزده هزار و صدو نودو نه حدیث ودرظرف بیست سال انجام گرفت ودرسر صد سال چهارمی پارهٔ شیخ مفید را دانسته و بعضی سید مرتضی را ولی چون درروایت تخصیص بیك نفر نداده لذا ما هردورا ذکر مینمائیم اما شیخ مفید سبب

این لقب را چنین آورده اند که روزی در اوائل بمجلس قاضی عبدا لجبار که ازعلماء بزرك اهل تسنن است رفته و مجلس مملو ازعلماء شیعه وسنی بود و در پائین مجلس نشست پس فرمود سئوالی دارم آیا اجازه هست گفت بگو فرمود چه میگوئی در این خبر که پیغمبر صم فرمود «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا صحیح ومسلم است گفت بلی فرمود معنی ولی چیست گفت اولی بامور شیخ فرمود پس این اختلاف ودشمنی چیست بین شیعه و سنی قاضی گفت ای برادر خلافت ابی بکر درآیة است یعنی بقطع برای ما ثابت شده که خلیفه شده و آن حدیث روایت است ودرصورت تعارض آن امریکه بدرایت است ترجیح بروایت دارد پس شیخ فرمود چه میگوئی در فرمایش پیغمبر صم که فرمود «حربك حربی و سلمك سلمی» یعنی جنك باتو یاعلی جنك بامن است وتسلیم بتو تسلیم بامن است، قاضی گفت صحیح است شیخ فرمود چه میگوئی دراصحاب جمل یعنی عایشه وتوابع او که باعلی جنك کردند پس باید باپیغمبر صم جنك کرده باشند و کسی هم که با پیغمبر جنك کند کافر است قاضی گفت تو به نمودند شیخ فرمود جنك آنها درایة است یعنی بقطع ثابت شده ولی توبه آنها روایة است و درایت مقدم است بر

روایت پس قاضی متحیرشد وسر خود را مقداری بز یر
انداخت و بلند کرده گفت کیستی؟ فرمود محمد بن محمد بن
النعمان قاضی بلند شد وشیخ رابجای خود نشانیدو گفت
« انت المفید حقاً » یعنی تو باید افاده علمی نمائی پس
مخالفین ازاهل تسنن گرفته شدند وهمهمه نمودند قاضی
گفت این مردمراساکت کرد اگرهر کس جواب اورا گفت
اورا بلند خواهم کرد ودرهمان صف پائین خواهم نشاند
پس همگی ساکت شدند ومتفرق گشتند وسلطان عضد
الدوله دیلمی چون این قضیه را شنید شیخ را طلبیده و
وگذشته را سؤال کرد وشیخ قضیه را برای وی بیان
نموده وسلطان اکرام زیاد وجایزه‌های سترك عطا کرده
وگاه گاه هم بزیارت شیخ میرفت، وریاست مطلقه‌درعصر
ایشان بدیشان قرار گرفت وقریب دویست کتاب تالیف
نمود وسنیان نیز بجلالت قدرش اعتراف نموده‌وبالاتراز
همه توقیعی است که نقل‌شده که‌از حضرت حجت(عج) برای
ایشان آمده ودریکی از آنها است « للاخ السدید والولی
الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن
النعمان ادام الله اعزازه » یعنی برای برادر محکم‌ودوست
راه یافته ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان پایدار دارد
خدا عزت اورا، وهنگامی درخواب دید که‌درمسجد خود

که در کرخ است نشسته و فاطمه زهراء دست حسنین را گرفته وهردوطفل بودند و بمجلس در آمدند وفرمود ای شیخ « علمهما الفقه » یعنی این دو رافقه یادبده شیخ چون بیدارشد بسیار تعجب کرده وچون فردا درهمان مجلس نشست دید ناگاه فاطمه مادرسید مرتضی وسید رضی دست آنهارا گرفته ووارد شد که شیخ ایستاد وسلام کردفاطمه عرضکرد این دوفرزند مرا فقه تعلیم کن شیخ گریست و خواب خودرا فرموده وتعلیم آنهارا بعهده گرفت وهردو بمقامات عالیه رسیدند . وپس از شیخ زمام امور بدست سید مرتضی قرار گرفت ، ودرانواع علوم متبحر بود ، وهنگامی بسبب قحطی یکنفر یهودی آمد بنزد سید که علم نجوم بخواند که بدین سبب بنانی برسد وچیزی نگذشت که مسلمان شد بدست سید ، و سید ملقب بیابی الثمانین گشت چون از هر چیزی هشتاد باقی گذارد یکی آنکه کتابی نوشت و آنرا ثمانون نام نهاددیگر آنکه هشتاد هزار جلد کتاب داشت که سی هزار دینارقیمت شد وهشتاد ده داشت که یکی از آنها را وقف کاغذ علماء کرده بوده ودرراه مکه که بابرادرخود سید رضی رفت نه هزار دینارخرج کرد واز بغداد تامکه همه جا ملك ومزرعه داشته ودر آن عصر بسبب کثرت اختلافات وآراءدرعلماء اهل تسنن نزدیکـ

بود که ازهم گسسته شوند لذا بنایشان شد که اجماع بر چهار مذهب کنند وازآنها تخطی نکنند و سید مرتضی درخواست کرد ازخلیفه که مذهب جعفری نیز یکی از مذاهب اسلام است واجماع بر پنج مذهب کنید خلیفه قبول کرد بشرط آنکه شیعیان صد هزار دینار بدهند پس سید هشتاد هزار آنرا میتوانست بدهد متعهد شد وبناشد بقیه را شیعیان فراهم کنند ولی آنها یا نتوانستندویانخواستند ننمودند لذا اجماع آنها برچهار مذهب گردید، وسیدهشتاد وهشت ماه عمر کردواستادشیخ طوسی است که بعد ازسید مرجع ریاست کلیه بود وخلفا کرسی کلام رابدیشان دادند وآن مال کسیست که وحید عصر باشد وبر کرسی مینشست وزیاده ازسیصد نفر مجتهدین شیعی وسنی دردرسش حاضر میشدند وتقیه هم نبود ورسما مبحث امامت را مذاکره میکردند ودرعلوم بسیار تالیف داشته وتهذیب واستبصار رانوشته؛ ودرسرصد سال پنجم شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان است که صاحب روضات گوید ایشان سکته کردند ودفن نمودند ایشان را ودر قبر بهوش آمدند ونذر نمودند که اگر خدا ایشان را ازاینجا نجات داد تفسیری برای قرآن نویسند پس کفن دزد برای سرقت کفن ایشان قبر را شکافته وایشان را بیرون آورده وبدست ایشان هم

توبه کرد، ودرسرصد سال ششم خواجه نصیرالدین طوسی
که بدوره خلافت عباسی که پانصدو بیست وچهار سال
امتداد یافته بود خاتمه داد وآخرین آنها که مستعصم باشد
بقتل رسانید بسبب هلاکوخان ،ومذهب شیعه را رسمی و
علنی نمود، وهلاکوزیچی برای ایشان ساخت، ودرانواع
علوم متبحر بود، ودرسر صدسال هفتم علامه حلی که شاگرد
خواجه بود وبتوسط ایشان سلطان محمد خدابنده فرزند
ششمی چنگیز شیعه گردیدودستورداد که نام ائمه را بکتیبه
های مساجد وسکه ها نقش کنند و ریاست مطلقه بجهت
علامه قرار گرفت وایشان چنانچه صاحب مجمع البحرین
آورده پانصد کتاب بخط خودشان دیده شده غیراز آنچه
بخط دیگران بوده ،ودرسرصد سال هشتم شهیداول که
مرجع شیعه وسنی بود وبهر پنج مذهب فتوی میداد و
مرافعات اهل تسنن را فیصل میداد وهمه بدیشان اقتدا
میکردند درنماز جماعتشان تا اینکه بسبب حسادت ابن
الجماعه که با ایشان شرکت دردرس داشته پس ایشان را
بدانمقام دید وخودرا محروم وهرچه کرد مقامی پیدا کند
نشد وقضاوت شام را ازحاکم گرفت ولی کسی بنزدش
نمیرفت درنزد حاکم سعایت کرد تا بالاخره آنجناب را
یکسال درحبس نگاه داشتند وپس ازیکسال که بیرون

آوردند حکم قتل ایشان را صادر نمودند پس لباس قتل
در برایشان کردندو به شمشیر اول آن جناب را شهید کردند
پس از آن بدنشان را بدار آویختند و هنگام عصر بزیر
آورده و بآتش سوزانیدند آه آه، و در سر صد سال نهم
محقق کرکی که شاه طهماسب اول صفوی ایشان را از جبل
عامل بایران آورد و بتمام ممالك خود نوشت که اصل سلطنت
از ایشانست زیرا که نایب امام (ع) اند و همه باید امتثال
اوامر ایشان را نمایندو بشیخ عرضکردن از جمله کارکنان
شمایم که بدستور وامر ونهی شما رفتار خواهم کردو شیخ
احکام ورسائلی نوشت و باطراف مملکت فرستاد که متضمن
قوانین عدل و کیفیت سلوك عمال بارعیت و گرفتن خراج
وغیره بود وجمیع اهل تسنن را از ایران بیرون نمود ،
ودرسر صد سال دهم شیخ بهائی که دارای و زارت شاه
عباس ومنصب شیخ الاسلامی بود ودر علوم کثیره مهارت
بسزائی داشت ودر هر علمی کتابی نوشت ومذهب تشیع را
رواج کامل داد، ودرسر صد سال یازدهم محمد باقر مجلسی
که شاه سلیمان صفوی جمیع امور مسلمین واحکام شرع
را بایشان واگذارد و در عصر سلطان حسین به تدبیر
ایشان باعبودن لیاقت برای سلطان مملکت را محفوظ نگاه
داشت که چون ایشان در گذشتند همان سال قندهار را از

دست او بیرون کردند ومملکت کم کم رو بخرابی گذارد
تا اینکه از دستش بدررفت، ودوره بحار که بیست وپنج
جلد است تالیف نموده با کتب دیگر مانند مرءات العقول
که درشرح کافی است که کتابی است تحقیقی وبی نظیر،
ودر سر صد سال دوازدهم آقا باقر بهبهانی که معلم بشر
لقب یافته زیرا که اززمان ایشان ببعد علماء عرب وعجم
یا نزد ایشان درس خوانده ویا نزد شاگردان ایشان. و
قریب شصت جلد کتاب تصنیف فرموده، ودرسرصد سال
سیزدهم میرزا محمد حسن شیرازی که شاگرد شیخ
مرتضی ودرریاست عامه چنان بود که هنگامیکه حکم
بتحریم کشیدن تنباکورا صادرفرمود بسبب ترك عموم
مردم ناصرالدین شاه بااینکه وجه زیادی گرفته بود و
امتیاز آنرا بخارجیان داده بود متحمل آن خسارت شد
وآن امتیازرا رد کرد

واما فوائد اخلاقی خمس : بسبب اعطاء هر کدام
از انفاقات واجبه شخص خواهی نخواهی درزمره انفاق
کننده گان داخل گردیده وازامساك ونگاهداری بیرون
آمده وریشه بخل که بدترین صفات است میزند چنانچه
مرویست که حضرت رسول صم روزی مردی رادیدند که
پرده کعبه راگرفته ومیگوید خدایا بحرمت اینخانه که

گناه مرا بیامرز حضرت فرمود ند بگو به بینم گناهت چیست؟ عرضکرد بزرگتر از آنست که بگویم فرمودند آیا گناه تو بزرگتر است یا کوهها عرضکرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا دریاها عرضکرد گناه من فرمردند گناه تو بزرك تر است یا آسمانها عرضکرد گناه من فرمود ند گناه تو بزرك تر است یا عرش عرضکرد گناه من فرمودند گناه تو بزرك تر است یا خدا عرضکرد «الله اکبر و اجل و اعلی» حضرت فرمودند الحال بگو به بینم گناهت چیست عرضکردم من شخصی هستم با ثروت ولی هر وقت فقیری پدیدار میشود که از من چیزی بخواهد گویا شعله آتش روی بمن آورده که مرا بسوزاند فرمودند حضرت دور شو از من و مرا بآتش خود مسوزان قسم بخدا که اگر در میان رکن و مقام دو هزار هزار سال نماز کنی و آنقدر گریه کنی که نهرها از چشم تو جاری شود و درختها از آن سیراب شود و لئیم بمیری خدا ترا سرنگون بجهنم میاندازد چنانچه در مدح انفاق همین بس که اگر این صفت در شخص کافر پیدا شود خدا آنرا دوست میدارد چنانچه در کافی است که جمعی از اهل یمن آمدند خدمت حضرت رسول صم و در میان آنها مردی بود که در سخن وری ز بردست بود و در صحبت با حضرت مراعات ادب را ننموده که حضرت را

متغیر ساخت وغضبناك شدند که عرق از پیشانی حضرت
میریخت وسر خودرا بزیر انداختند در اینحال جبرئیل
دررسید وعرضکرد حق تعالی سلام میرساند ومیفرماید
این مردیست با سخاوت واطعام میکند مردمرا که غضب
حضرت فرونشست وسر بلند کرده فرمودند اگرنبود که
جبرئیل خبرداد ازطرف خداکه تو بخشایش داری و
اطعام میکنی چنان میراندم ورفتارمیکردم باتو کهمردم
بایکدیگراین ننگ وعارتو را باز گویند عرضکرد خدای
تو سخاوت را دوست میدارد (یعنی تا این اندازه) فرمود
بلی پس عرضکرد «اشهد ان لااله الاالله وانك رسول الله»؛
راستی اگر چنانچه کسی همه چیز بشخصی بدهد پس از
آن بگوید ازآنچه را که من بتو داده ام مقداری ازآن
را بجهت من بده واین شخص خودداری کند بااینکه گفته
وآنچه راهم که دادی من جای آنرا نیز میدهم آیاجای
تعجب نیست؟ واینچنین کس مستحق سرزنش و عقوبت
نیست؟ آری اینست که خدای تعالی میفرماید« یاایها الذین
آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لابیع
فیه ولاخلة ولاشفاعة » یعنی ای کسانیکه گرویده اید
انفاق کنید ازآنچه راکه من بشما دادهام ازپیش ازآنکه

برسد روزی که نه خرید وفروشی هست و نه دوستی و نه شفاعتی . ودر جای دیگر میفرماید « و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین و لن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون » یعنی بدهید از آنچه روزی کردیم با شما پیش از آنکه برسد یکی ازشمارا مرگ پس بگوید ای خدا چرا عقب نینداختی اجل مرا تامن احسان کنم واز اشخاص شایسته شوم و هرگز خدا تاخیر نخواهد انداخت نفسی را هنگامیکه مدتش رسید وخدا بدانچه بجای میآورید آگاه است . و گذشته برمثوبات اخروی صریحاً فرموده که آنچه بدهید عوضش رانیزدرهمین دنیا بشما خواهم دادچنانچه میفرماید « قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر له وما انفقتم من شیئی فهو یخلفه و هو خیر الرازقین » یعنی بگو ای پیغمبر صم خدای من است که روزی کسی راکه خواهداز بندگانش وسیع مینماید وتنگ میکند برای او وآنچه شما بدهید ازچیزی پس آن خدا بجای آن می گذارد واو بهترین روزی دهندگان است . پس کسیکه از آنچه راکه خدا بوی داده وامر بانفاق کرده و وعده عوض رانیز درعالم دنیاداده گذشته برآن عوضهای هفصد

و بیشتر که وعده داده آخرت بدهد وامساك ورزد وخود
داری کند آیا جای عقوبت نیست ؟ اینست که خدای تعالی
میفرماید «ولاتحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله
هو خیرلهم بل هو شرلهم سیطوقون ما بخلوا به یوم
القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر
یعنی گمان نکنند کسانیکه بخل میورزند بآنچه خداداده
است بآن‌ها ازفضل خود(یعنی استحقاق وطلبی نداشته‌اند)
آن ندادن بهتراست برایشان بلکه آن بسیار بد است
بجهتشان زود است که آنچه‌را بخل ورزیدند بگردنشان
طوق کنند درروز قیامت وبرای خدااست میراث آسمان
ها وزمین وخدا بآنچه میکنید آگاه است . و کلمه « لله
میراث السموات والارض» اشاره دارد بآنکه گمان
نکنید ازامساك چیزی برای شما باقی بماند نه چنین‌است
تمام آسمانها وزمین برای خدا باقی میماند و بس و فقط
آن چیز برای شما باقی میماند که خود شما به عالم
آخرت فرستاده باشید . سعدی گوید

غم‌خویش‌درزندگی‌خور که‌خویش   بمرده نپردازداز حرص‌خویش
زرونعمت‌اکنون بده کان‌تواست   که بعدازتو بیرون‌زفرمان‌تواست
پریشانکن امروز گنجینه چست   که‌فرداکلیدش‌نه‌دردست تواست
تو باخود ببرتوشهٔ خویشتن   که‌شفقت نیاید زفرزندوزن

کسی گوی دولت ز دنیا ببرد که باخود نصیبی بعقبی ببرد
بغمخوارگی چون سرانگشت من نخارد کسی درجهان پشت من

باب چهارم در : زکوة

قال الله تعالی : خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتك سکن لهم و الله سمیع علیم

یعنی (بگیر ای پیغمبرصم) از مالهای ایشان صدقه راپاك میکنی آنهارا وزیاد مینمائی مال ایشان را بسبب آن و طلب رحمت کن برآنها که همانا دعای تو آرامش دلهای آنها خواهد بود وخدا شنوا است (دعای تورا) و دانا است (باعطاء آنها) چنانچه هنگامیکه ابو اوفی صدقه خودرا خدمت حضرت آورد حضرت عرضکرد « اللهم صل علی ابی اوفی وعلی آل ابی اوفی» گویند نیست در قرآن آیهٔ امید وارکننده تر برای امت از این آیه که پیغمبرصم صلوات فرستد برچنین کسی ، وسببش اینست که رسیدن بمقامات عالیه وسعادات ابدیه میسر نیست مگر بانفاق چنانچه میفرماید « لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون » یعنی هرگز نخواهید رسید نیکی را تااینکه انفاق کنید از آنچه راکه دوست میدارید

زیرا همچنانکه قوام امور دنیائی بمال است همچنین قوام امور دینی نیز بمال‌است و لذا است که اولا ترغیب بکسب و تجارت و زراعت شده و ثواب های زیاد و فوق العاده برای آنها مقرر فرموده وپس ازآن رسیدن بسعادت ونیکی‌را منوط بانفاق دانسته تا هم اصلاح حال شخصی وفردی هر کس شود وهم‌امور اجتماعی دینی آنها راست گردد :

انفقوا گفت است پس کسبی بکن
زانکه نبود خرج بی دخل کهن
گرچه آورد انفقوا را مطلق او
تو بخوان که اکسبوا ثم انفقوا

اما فضیلت ثواب کسب وزراعت : درکتاب کافی از حضرت رسول صم است « العبادة سبعون جزئا افضلها طلب الحلال» یعنی بندگی خدا هفتاد جزء است بر تر آنها جویا شدن حلال است . ودربحار است که عبادت ده جزء است نه جزء آنها طلب حلال است . و نیز در کافی است « الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله » یعنی زحمت کشنده برای عیال خود مانند جهاد کننده درراه خدا است ؛ ونیز مرویست « المغزل بیدالمرئة احسن من الرمح بید المجاهد فی سبیل الله »

یعنی دوک چرخ ریسی بدست زن بهتراست از نیزه بدست جهاد کننده درراه خدا، و نیز مروی است « من اکل من کدیده کان یوم القیمة فی عداد الانبیاء » یعنی کسیکه از زحمت دست خود بخورد روز قیامت در شمارهٔ انبیاء خواهد بود، ودر باره زراعت چنانچه درروافی از حضرت صادق ع روایت میکند «ما فی الاعمال شیئی احب الی الله تعالی من الزراعة و ما بعث الله نبیا الا زراعا الا ادریس فانه کان خیاطا » یعنی نیست در کارها چیزی دوست تر نزد خدا از زراعت و بر نیانگیخت خدا پیغمبری را مگر آنکه زراعت کننده بود جز ادریس که او خیاط بود، مرویست که حضرت امام جعفر صادق ع بمحمد بن مسلم طحان که یکی از برجستگان ونیکان بود فرمود درتو عیبی هست چرا آنرا برطرف نمیکنی عرضکرد قربانت گردم کدام است بفرمائید تا از خود دور کنم فرمود چرا کسب نمی کنی عرض کرد بچشم منت دارم آمد بکوفه مقابل مسجد جامع کوفه دکان خرما فروشی باز کرده کسانش او را از آن باز داشتند بردندش بحجره بزازی دید در بزازی عزتی برای اودست میدهد ودرسرش هوائی پیدامیشود واو را بتبختر میاندازد شغل آسیابانی را برگزید و ازاین جهت ملقب بطحان شد،

آری هنگامی که بر نظام عالم با دیده بینش بنگریم خواهیم دید که خدای تعالی اساس گردش عالم را روی کار و حرکت قرار داده از ذره های کوچك تا اجرام عظیمه عالم از جمادات و نباتات و حیوانات و بالخصوص انسان که قابل سیر تصاعدی و تکاملی غیر متناهی قرار داده امارو ی زمینه کار و کوشش پس کسی که در این صحنه وسیع پر فعالیت و کار خواسته باشد بیکار و عاطل باشد و لا اقل نسبت بسهم خود جدیت و کوشش ننماید بدیهی است چقدر پست و مضر خواهد بود، در کافی از حضرت رسول هم است « ملعو ن من القی کله علی الناس» یعنی دور از رحمت خدا است کسی که سنگینی خودرا بمردم اندازد، و نیز در آن کتاب از حضرت باقر ع است « من دشمن میدارم مردی را که کسل درامر دنیای خود باشد و کسی که کسل است در امر دنیای خود ازامر آخرتش کسل ترخواهد بود، ودر وافی است « ان الله یبغض العبد النوام الفارغ » یعنی خدا دشمن میدارد بندهٔ که خواب بسیار کننده و بیکار است،

هر کس اگر کند کار چندان که قسمت اواست

مر د م همه تو ا نند آ سو د ه آ ر میدن

با دست رنج باید روزی بدست آری
همچون زلو نباید خون کسان مکیدن

در کافی است شخصی خدمت حضرت صادق ع
عرض کرد سرمایه من تمام شده و چیزی دردست ندارم
و عیالم بسیارند حضرت فرمود چون وارد کوفه شدی
در دکان خودرا باز کن وفرش خودرا بینداز ومیزان را
بگذار و مهیای روزی خدا باش پس آنشخص بفرموده
عمل کرد و دارای مال وثروت بسیاری گردید .

مورچه با همت و غیرت بود خانه اش آباد ز نعمت بود
مرد که بی همت وبی غیرت است تادم مردن همه در حیرت است
دامن همت بکمر بند سخت تابرهی سهل زهر بند سخت

یعقوب لیث درآغاز حال عسکر بود وپیوسته از
آسایش وراحتی دوری جستی بوی گفتند ترا چه شده
اینقدر بخود زحمت میدهی گفت درکاریکه شرکاء بسیار
است زیستن شرفی نیست میخواهم خود را بجائی رسانم
که کسی ازابناء جنس من بامن شریک نباشد گفتند این
کار بسیار سختی است گفت بلی من چون دانسته ام که
هر کسی مرگراچشیدنی است پس من درکار بلند تلف شوم
بهتر از آنست که درکار پست بمیرم پس بآن جد و جهد
بمقام سلطنت رسید که ازشرق تاحدود هندوستان و از

شمال تاحدود جیحون را بتصرف آورد ، و نیز آورده اند
که امیر تیمور در جنگی شکست خورد و فرار کرد در
قلعه خرابه خودرا پنهان نمود بعد از آنکه در دریای
فکر فرورفته بود ناگاه چشمش بمورچهٔ افتاد که دانهٔ
بدهان گرفته ومیخواست بخانه خود ببرد وخانه او در
شکم دیواری بود وبسبب بزرگی دانه هنگام بالارفتن
ازدیوار شصت مرتبه آن دانه ازدهان مورچه افتاده و
خود وی هم بزمین میخورد بازمقاومت کرده دانه را بدهان
گرفته ورو ببلندی بالا میرفت تاآنکه بالاخره در اثر
استقامت دانه را بخانه خود رسانید پس امیرتیمور باخود
فکر کرد که آیا من باید پست تر وضعیف تر ازاین حیوان
کوچك باشم چگونه این حیوان ضعیف اینقدر متانت و
استقامت نشان میدهد تا آنکه مطلب خودرا انجام میدهد
ومن که ادعای انسانیت وفرمان فرمائی میکنم از زمین
خوردن یکدفعه بایستی مملکت خودرا رها کنم ودر کنج
این خرابه مخفی شوم پس برخواسته و در مقابل دشمن
مقاومت نموه تاآنکه ظفریاب گردید

میباش بجد و جهد درکار   دامان طلب زدست مگذار
هرچیز که دل بدان گراید   گر جهد کنی به ست آید

در کافی است از حضرت صادق ع که چهارطائفه

اند دعاء آنها مستجاب نیست یکی مردی که مالی داشته و بیمورد صرف کرده پس بگوید خدایاروزی ده مرا گفته میشود بوی مگر تورا امر نکردم بمیانه روی و صرف اصلاح امر خود پس این آیه راحضرت خواند «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذالك قواما» یعنی (بندگان خدا) کسانیند که چون انفاق میکنند اسراف نمینمایند وتنك هم نمیگیرند ومیان این دو باعتدال رفتار میکنند ، طائفه دوم کسیکه زنی داشته باشد ونفرین در حق او کند بوی گفته میشود مگر اختیار آنرا بدست تو قرار نداده ام طایفه سوم کسیکه مالی را بی شاهدی بکسی قرض داده واو انکار کند بوی گفته میشود مگر امر نکردم بتو که شاهد بگیری طائفه چهارم کسی که بنشیند در خانه و بگوید خدایا روزی ده بمن گفته میشود بوی مگر امر نکردم تورا بطلب روزی . واگر پول بگوشه گیری ودعا حاصل میشود همه این دعارا میخوانیم :

ای خدای من و خدای همه ای صفای من و صفای همه پول از آسمان بریز فرود از برای من و برای همه

در کافی است که حضرت صادق ع سراغ کسی را گرفتند عرض کردند در خانه نشسته وعبادت خدامیکند فرمود از کجا میخورد عرض کردند بتوسط پارهٔ از برادران خود

حضرت فرمود والله آنکسیکه قوت اورا میدهد عبادتش بیشتر است از او . ونیز مرویست که در نزد پیغمبر صم از شخصی اسم برده شد که در زهد و تقوی وعبادت یگانه واز همه مردم بیگانه ودائماً بروزه و نماز بسر میبرد و گفتند پس از شما یارسول الله عابد تر از او ندیده ایم چه در حضر وسفر با او بوده ایم حضرت فرمود از کجا و کدام ممر ارتزاق میکند عرض کردند ماهمه متکفل معاش او میشویم فرمود همگی شماها از او عابد ترید چه خدا وند خواستن روزی را برای همه آفریدگان خود قرار داده که کوشش کنند وقوت خودرا فراهم آورند . ودر کافی است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد بخدا قسم ما جویای دنیا هستیم ودوست میداریم که برسیم بآن حضرت فرمود دوست میداری که چکنی بآن، عرض کرد نفع برسانم بخود وعیال خود وصله کنم بآن وصدقه دهم وحج وعمره گذارم حضرت فرمود نیست این مگر طلب آخرت ، ونیز در آن کتاب است که از حضرت صادق ع سؤال شد از این آیه « و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنه وفی الاخرة حسنه وقنا عذاب النار اولئك لهم نصیب مما کسبوا » یعنی و پارهٔ از مردم اند که میگویند بده بما در دنیا بهرهٔ نیك ودر آنسرا بهرهٔ نیك ونگاه دار

مارا از عذاب آتش اینهایند که برای آنها است بهره ای از آنچه را که کسب کرده‌اند ، فرمود مراد از بهره نیك دنیا معاش و حسن خلق است، لذا استکه پیمبران و جانشینان آنها همه دارای شغل بودند :

آدم زراعت و آسیا گری وخبازی ، داود زره سازی سلیمان زنبیل بافی ، ادریس خیاطی و کتابت مینمود و صنعت خانه ترتیب داد که جای مرتفعی بنام هرم بود وتمام صنایع وآلات صنعت را ترسیم و صورت هریك را نقش بندی نمود تا درتمام ادوار باقی ماند ، لقمان خیاطی نوح نجاری ، ابراهیم بنائی ، اسمعیل و موسی و یوشع شبانی و شترچرانی ، شعیب گله داری ، لوط زراعت ، صالح سنك تراشی ، یحیی پاره دوزی ، زکریا باغبانی عیسی در اوایل صیادی و ۱۸ سال نجاری ودراواخر صباغی و حال آنکه خود ازعلف صحرا میگذرانید، پیغمبر خاتم هم درقبل از بعثت چوپانی وتجارت ، حضرت امیر ع قبل از خلافت بفلاحت و باغبانی ومزدوری وآبکشی ، فاطمه به پشم ریسی وآسیا و خمیر و نان پختن اشتغال داشت که سلمان گوید روزی وارد برفاطمه ع شدم دیدم آنقدر آسیا کرده که دستهایش خونین شده و حسین گریه میکند عرضکردم چرا بفضه رجوع نمیفرمائی فرمود پدرم

فرمود یك روز خدمت خانه باتو باشد روز دیگر بافضه امروز روز من است باید خودم انجام دهم کارها را ، حضرت باقر(ع) فلاحت و آبیاری میکرد در کافی است حضرت باقر(ع) در روز گرمی در اطراف مدینه آنقدر زحمت کشیده بود که خسته شده پس شخصی (که از علماء اهل تسنن بود) گوید با خود گفتم سبحان‌الله پیر مردی است از قریش در این ساعت بر این حال در طلب دنیا است الان میروم واورا موعظه میکنم پس نزدیك شدم وسلام کردم جواب دادند وحال اینکه عرق از پیشانی آن حضرت میریخت مطلب را عرضکردم و گفتم اگر اجل شما در این حال برسد چه میکنید فرمود اگر مرگ بیاید و من در اینحال باشم در طاعتی از طاعات خدا هستم که خود را و عیال خود را حفظ کنم از احتیاج بتو ومردم ، و نیز در کافی است که شخصی دید حضرت صادق(ع) را که بیلی در دست و پیراهن خشنی پوشیده وکار میکرد در باغی از خود وعرق از پشت حضرت میریخت عرضکرد فدای شما بدهید بمن تا من انجام دهم فرمود من دوست میدارم که شخص صدمه ببیند بحرارت خورشید در طلب معاش ، و نیز در آنکتاب است که علی بن ابی حمزه گوید حضرت موسی بن جعفر (ع) را دیدم که درزمینی

از خود کار میکرد و پاهای او غرق در عرق بود گفتم فدای شما شوم مردان کجایند فرمود یا علی کار میکرد کسیکه بهتر از من و پدرم بود در زمین خود با بیل عرضکردم کی بود ، فرمود پیغمبر (ص) و علی و پدران من همه آنها کار میکردند بدست های خود و آن عمل انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صالحین است ،

(پوشیده نماند که سلسله علماء وطلاب دین در این عصر ومبلغین اسلامی شغلشان از همه سنگین تر و کسی نگوید که چرا ایشان بکاری اشتغال ندارند زیرا همچنانکه مشاهده میشود محصلین جدید در دنیا شغلشان مختص بتحصیل است وممکن نیست بتوانند باتحصیل شغل دیگری را جمع کنند همچنین است حال طلاب علوم دینیه که اگر عمر طلاب وعلماء ما چند برابر این عمرهای فعلی هم بود باز کم بود برایشان بجهت اطلاعات دینی وهمچنین مبلغین اسلام که اگر هزار برابر آنهم بودند باز برای داخل ممالك اسلامی و فرستادن بخارج هم کم بودند دیگر چه رسد که اینها هم مقداری از عمر خودرا صرف کاری دیگر بنمایند) بالجمله و نیز در آن کتاب است که حضرت صادق (ع) از شخصی پرسش کردند گفتند شخص صالح است ولیکن ترك تجارت کرده حضرت ـ

مرتبه فرمود شیطان در او عمل کرده آیا ندانسته که پیغمبر (صم) تجارت مینمود خدا میفرماید « لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة» یعنی مردانی هستند که باز نمیدارد تجارت و نه خرید و فروش آنهارا از یاد خدا (مردان نیك) تجارت میکنند و نماز را دراوقات خود میگذارند .

چیست دنیا از خدا غافل بدن

نی قماش و نقره و فرزند و زن

مال راکه بهر دین باشی حمول

نعم مال صالح گفت آن رسول

آری آنهمه فضیلت بجهت تجارت و کسبیست که صاحب آن ازخدا غافل نشود و نماز خودرا در اقات آن گذارد و از راه حلال تحصیل نماید که مرویست « من طلب الدنیا حلالا فی عفاف کان فی درجة الشهداء» یعنی کسیکه طلب کند دنیارا ازحلال با نگاه داری خود از حرام در درجه شهدا است ، و دروغ نگوید که نیز مرویست « التاجر الصدوق مع النبیین و الشهداء و الصالحین وحسن اولئك رفیقا » یعنی تاجر راست گو باپیغمبران وشهیدان و شایسته کاران است و چه نیکویند این رفیقان ، وکار خودرا درست و محکم انجام دهد که

مرویست « رحم الله امرا عمل عملا و اتقنه » یعنی خدا رحمت کند کسیرا که انجام دهد کاریرا و محکم کند آن را ، و نیز مرویست که حضرت امیر ع بخیاطی رسیدند فرمود بگیرید برتو گریه کنندگان رشته را محکم و پرتاب کن ودرز هارا نازك بدوز وسوزن را نزدیك بهم بزن همانا من از پیغمبر ص شنیدم که حشر کرده میشود خیاط خیانت کننده و برای او باشد آنچه از لباسهائی که دوخته ودر آنها خیانت نموده تا باعث فضیحت ورسوائی او گردد وحذر کنید از پاره هائی که از بریدن میافتد که صاحب جامه بآن سزاوار تراست ، وغش در معامله ننماید که مرویست « لیس منا من غش مسلما » یعنی نیست از مسلمین کسیکه غش در معامله نماید ، وتمام بدهد که خدا میفرماید « ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم اووزنوهم یخسرون الا یظن اولئك انهم مبعوثون لیوم عظیم » یعنی وای بر کم فروشان آن کسانیکه هنگامیکه میگیرند از مردم تمام میستانند وچون کیل یا وزن میکنند که بدهند کم میدهند. آیا گمان نمیبرند که آنها برانگیخته میشوند برای روز بزرك . در کافی است که حضرت امیر ع هر روز صبح در کوفه

تازیانه که دو سر داشت برمیداشت و میآمد در بازار ها میگشت و درسر هر بازاری میایستاد و صدای خود را بلند میکرد و میفرمود ای گروه تجار ، پس همه متوجه حضرت میشدند سپس میفرمود بدوا از خدا خیر خودرا بجوئید وتبرك جوئید بمساهله درمعامله وبامردم بحسن خلق و بشاشت رفتار کنید وقسم نخورید وستم ننمائید و بانصاف رفتار کنید با مظلومین ونزدیك ربا نشوید و تمام بدهید بمشتریان و کم نفروشید . ونیز در آن کتابست که حضرت امیر ع برمنبر میفرمود « یا معشر التجار الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر الی ان قال التاجر فاجر و الفاجر فی النار الا من اخذ الحق واعطی الحق » یعنی ای گروه تجار اول مسائل کسب یاد گرفتن بعد تجارت کردن و تا سه مرتبه تکرار می کرد تا اینکه میفرمود تاجر نابکار است و نابکار در آتش است مگر کسیکه بحق بگیرد وبحق و درستی بدهد بالجمله دیگر ازصفات آن مردان نیك آنستکه باز نمیدارد تجارت آنها را از دادن زکوة ،وحقوق واجبه خودرا ادا میکنند . تا همچنانکه بسبب تحصیل مال زندگی شخص خودرا اصلاح نموده زندگی اجتماعی را نیز اصلاح نمایند، که همچنانکه حکماء اسلام گویند

پیغمبران برای انجام دو وظیفه میآیند یکی آنکه مردم را متوجه بخدا سازند و دیگر آنکه زندگی اجتماعی آنها را منظم کنند ، نماز وامثال آن برای توجه بخدا است و زکوة و انفاقات دیگر برای منظم ساختن زندگی اجتماعی آنهاست . اینست که زکوة در ردیف نماز قرار داده شد و در قرآن هرجا امر بنماز کرده است پشت سر آن امر بزکوة فرموده وبهمان اندازه که بنماز اهمیت داده بزکوة اهمیت داده است میفرماید هرکس نماز نخواند بی ایمان میمیرد وهرکس هم یك قیراط زکوة برگردنش باشد ونداده بی ایمان از دنیا میرود و درقرآن سی و پنج آیه راجع بزکوة ذکر فرموده .

درنهج البلاغه حضرت امیر ع میفرماید « ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الا بما منع به غنی و الله تعالی سائلهم عن ذالك » یعنی همانا خدا واجب کرد دراموال اغنیاء رزق فقرا را پس گرسنه نماند فقیری مگر بسبب خودداری غنی از آن و خدا از آنها پرسش خواهد کرد ،

مرویست که یکنفر یهودی سؤال کرد ازحضرت

فرمود برای آنکه اگر کسی جمع کند و در راه خدا
انفاق ننماید درهم برای او در آخرت دار هم یعنی خانه
اندوه و دینار دار نار یعنی خانه آتش خواهند شد برای
او، بیان اشتقاق لفظی آن را حضرت نخواسته بفرماید
بلکه لازمه آنرا خواسته بیان فرماید چون دینار ودرهم
پیش از سنه هفتاد و پنج که سکه اسلامی زده شود بود
دینار نقش رومی داشت و درهم نقش ایرانی و غیر
عربی است

از امالی شیخ طوسی است که از حضرت صادق
سؤال شد از پول و آنچه لازم است برمردم در آن حضرت
فرمود «هی خواتیم الله فی ارضه جعلها الله مصحة و
مصلحة لخلقه و بها تستقیم شؤنهم و مطالبهم» یعنی پول
سکه های (سلطان السلاطین) خداست در زمین خود
که آلت درست شدن و بصلاح آمدن کارهای خلق خود
قرار داده و بسبب آن شئون و مطالب آنها راست آید
لذاست که شاعر در وصف آن گفته

چیست آنچیز یکه بیحس راتوانا میکند
پیر یکصد ساله را مانند برنا می کند
آن چه شیئی هست کزنامش فرح آید بدل
غصه و غم را برد دل را مصفی می کند

او کدامین دکتر حاذق بود کاندر جهان
آنچه امراض است فی الانی مدا وا می کند
او چگونه قوه باشد کز استعمال او
سلم و تور و لشکر شر اباد یغما میکند
او چه رب‌النوع میباشد که از اعجاز او
همچو عیسی مردهٔ صد ساله احیا میکند
هرملل در هر دول ویرا بنامی خوانده اند
اسم اعظم نیست لیکن کار اسما میکند
حضرت پولست کورا جان‌نثار است‌این بشر
در پیش‌هر کس چو مجنون سر بصحرا م‌بکند
پول عشرت پول صحت پول جاو یدان عمر
پول ما بین دو دشمن قطع دعوا میکند
غیر پول آیا کسی باشد رسد داد فقیر
نی غلط پولست حل این معمی می کند
گر بکودك پول ندهی کی کند تحصیل علم
بیخرد را پول دانشمند و دانا میکند
محترم چون پول درعالم نظردارد کسی
هر کسی را تو بگوئی عقل حاشا می کند
پس فرمود « فمن اکثر له منها فقام بحق الله فیها وادی زکوتها فذلك الذی طابت و خلصت اه »

یعنی کسیکه زیاد کند از آنمال برای خود وحق خدا
را در آن بجای آورد وزکوة آنرا داد پس اینست آن
مالیکه پاکیزه و خالص است برای او و هرکه زیاد
کند و بخل ورزد و حقوق خدائیرا ندهد و از آن ها
ظروف بسازد پس اینست آنکسیکه ثابت است براو
وعده خدا که در کتاب خود فرموده « والذین یکنزون
الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» یعنی کسانیکه جمع
آوری میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه
خدا پس مژده ده آنها را بعذاب دردناك در روزی که
گرم کنند آن هارادر آتش جهنم و داغ کنند بان ها
پیشانی و پهلو ها و پشتهای ایشان را (و گفته شود به
آن ها) اینست آنچه ندادید و نگاه داشتید برای خود
پس بچشید آنچه را که میاندوختید.

بو علی سینا گوید هر کس در اجتماع شرکت
نکند شباهتش بنوع انسانی خیلی کم ومحروم از کمالات
انسانی است چه بقای انسان وتکامل او بسته بزندگانی
اجتماعی و کمك بهمدیگر است

هر که از وی بمردمان نفعی
میرسد آدم است و خیرالناس
وانکه از وی بجز مضرت نیست
آدمی نیست هست شرالناس

مال در زندگی اجتماعی بمنزله خون است در بدن همچنانکه قلب باید خون را از غذا بگیرد و بتمام بدن برساند همچنین چون توانگران که بمنزله قلب هستند مال را اگر ازمخزن های زمین گرفته و باعضاء خود که (بنی آدم اعضاء یکدیگرند) رسانده صلاح و صحت جامعه برقرار خواهد بود و همچنان سلامت خود شخص زیرا همچنانکه اگر قلب خونرا نگهداری کرد مبتلی بفشار خون و سکته مزاج میشود همچنین اگر هرکس آنچه را که باید ازخود دور کند چنانکه امساك ورزید باعث هلاکت اورا فراهم خواهد کرد

مال چو برحد نصاب اوفتاد
فرض تو را شد که زکوتش دهی
معنیش این است که افتاده را
دست بگیری و نجاتش دهی

در نهج البلاغه است که حضرت امیر ع میفرماید « حصنوا اموالکم بالزکوة » یعنی حفظ کنید اموال

خودرا بیرون کردن زکوة، وخدا درقرآن میفرماید «انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا ليصرمنها مصبحين ولايستثنون» یعنی مبتلی کردیم اهل مکه را (بقحط و گرسنگی که از مردار وخون غذا گرفتند) مانند مبتلی کردن اصحاب باغ، مفسرین آورده اند آن باغ در دو فرسنگی صنعاء که ازشهرهای یمن است بود و قضیه آنها بعد از زمان کمی از عیسی بود و نام آن باغ صروان بود و ابتدا از مرد صالحی بود که رهگذران را از میوه های آن منع نمیکرد و چون روز چیدن میوه میرسید فقرا را طلب میکرد و فرشی در زیر درخت پهن میکرد که هر میوه ای که بر آن میافتاد بفقرا داده شود و ده یك از استفاده خودرا نیز بدیشان قسمت میکرد پس چون آن مرد گذشت و باغ باولادانش که سه برادر بودندرسید آنها ازطریق پدر انحراف جسته و گفتند اگر چنانچه بر روش پدر رفتار کنیم ترس تنگی معیشت برماخواهد بود لذا فقرا راکاملا منع کرده وچون هنگام چیدن رسید مساکین برعادت سالیانه که داشتند آمده آنها گفتند هنوز وقت نشده و در شب قسم خوردند که فردا صبح زود رفته و میوه ها را چیده و باحدی هم چیزی ندهند،

« فطاف علیها طائف من ربك وهم نائمون فاصبحت کالصریم » یعنی پس دور زد بر آن دور زننده ازطرف پروردگارتو که درتفسیراست آن آتشی بودوحال این که به خواب بودند پس گردید آن باغ مانند باغی که میوه آن را چیده باشند « فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین » یعنی چون صبح کردند صدا زدند یکدیگر راکه تاصبح زود است بروید بطرف کشت خود اگر میخواهید امروز میوه بچینید « فانطلقوا وهم یتخافتون ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین » پس روانه شدند و آهسته با یکدیگر میگفتند باید حتما هیچ فقیری امروز بر شما داخل باغ نشود « وغدوا علی حرد قادرین » و صبح کردند برحال غیظ وغضب برمنع درصورتیکه توانایان بر آن بودند « فلما راوها قالوا انا لضالون بل نحن محرومون » پس چون دیدند باغ را گفتند اشتباه کرده ایم و گم نموده ایم این باغ ما نیست که وارد شده ایم « چون خوب تفحص کردند» گفتند بلکه مائیم بی بهره شدگان، پس در آخر قضیه آنها فرماید « کذلك العذاب و لعذاب الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون » یعنی اینچنین است عذاب و همانا عذاب آنسرا بزرگتر است اگر دانا باشند

زکوة مال بدر کن که فضله رز را
چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

چنانچه خدا درقرآن فرماید « مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء » یعنی مثل کسانیکه میدهند مالهای خود را درراه خدا مثل کسی است که دانهٔ را زیرخاك کند وهفت خوشه بروید که در هرخوشه صد دانه باشد و خدا چندان برابر آن میکند برای کسیکه بخواهد (نسبت بخلوص وسختی حال‌دهنده)

وزکوة درنه‌چیزواجب‌است : اول انعام سه گانه شتر، گاو، گوسفند ، ونصاب اول آنها که در کمترازآن چیزی نیست ازشتر پنج و در آن گوسفندی باید داد و گاو سی ودرآن یك گاو یکساله وگوسفند چهل و در آن گوسفندی بشرط آنکه بصحرا چریده باشندوکارکش هم نباشند و یکسال برآنها گذشته باشد؛ دوم‌طلاونقره ونصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است وزکوة آن نه نخود طلا است و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است وزکوةآن دو مثقال و پانزده نخود نقره است بشرط آنکه یکسال برآنها گذشته‌باشد ومسکوك رایج باشد . سوم غلات چهارگانه گندم ، جو، خرما ،

کشمش ، ونصاب آنها صدو چهل و چهار من شاهی چهل و پنج مثقال کم وزکوة آنها اگر بنهر یاباران آب خورده ده یك و اگر بکشیدن ازچاه بوده بیست یك و حساب نصابش بعد از بیرون کردن جمیع خرجهای اواست

ومستحب است زکوة درچیزهای دیگرمانند مال تجارت ونصاب آن رسیدن بیکی ازدو نصاب طلاو نقره است، و یا هرچیز یکه کیل و یاوزن کرده شود غیرازسبزیجات وخیار وخربوزه وامثال اینها ونصابش نصاب غلات است و املاك وخانه ودکان آنچه که برای عایدی گرفتن باشد ونصابش مانند نقدین است وزینت وزکوتش عاریه دادن بمؤمن است .

واما مصارف زکوة: چنانست که درقرآن بیان شده **« انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله »** یعنی اینست و جزاین نیست صدقه ها برای فقراء است (کسیکه قوت سال خودرا نتواند تحصیل کند) ومساکین (آنکس که حال او بد تر است از اولی) و جمع آورندگان زکوة (که ازطرف پیغمبر صم یا امام یا نائب خاص یا عام اوست) و کسانیکه تالیف قلوب آنها باید داده شود(از کفاریکه مایل شوند باسلام یا کمك بمسلمین نمایند درجهاد باکفار

یادفاع از آنها وضعفاء اعتقاد مسلمین که ترس بر کشتنشان بکفر باشد تا ثابت مانند و کمك بر جهاد نمایند) و برای آزادی بندگان و کسانیکه قرض دارند و عاجز از اداء آن هستند گرچه مالك قوت سال خودهم باشند و برای هرراه خیری (ساختن پلها ومدارس و کاروان سرا و ومساجد وتعمیر آن ها ونجات مؤمنین از دست ظلمه و اصلاح بین اشخاص وبرداشتن شر و ر و فتنه ها از بین مسلمین) وبرای درماندگان درراه گرچه دروطن غنی باشند .

اینست آنچه راکه اسلام بطور رسمی قرار داده برای مصارف عمومی ولیکن علاوه برآن دستور داده که هر کس باید بطور غیر رسمی هم به بی نوایان و ستمدیدگان کمك کند ابتداء درخویشان خودش آنگاه در بیگانگان از کودکان یتیم وزن های بی شوهر و بیچارگان فقیر از سیر نمودن وپوشانیدن و نگاهداری کردن وایشگونه صدقه های نهانی است که ثواب آن مضاعف وآتش غضب خدا را فرو مینشاند مرویست که حضرت زین العابدین ع شبها بدرخانه های بینوایان آرد وگندم وپول ومایحتاج آن هارا میبرد ومیفرمود صدقه درنهان آتش غضب خدارا خاموش میکند .

بالجمله و کسانی که خودداری از زکوة واجب می کنند در جملهٔ از اخبار آنهارا کافر شمرده ودر قر آن نیز نزدیك بهمان را تعبیر فرموده میفرماید «و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ماوعدوه و بما کانوا یکذبون» یعنی و پاره ازمردم هستند که باخدا پیمان بندند که اگرازفضل خود بما مالی داد حتما صدقه خواهیم داد و از نیکو کا را ن خواهیم بود پس چون خدا از فضل خود بآنها داد بخل ورزیدند بآن وپشت کردند پیمان خودرا وحال‌انکه اینها اصلا رو گردانندء اند پس پی درآورد (بخل) آ نها ر ا نفاقیرا دردلهای آن ها تاروزی که برخورد کنند آن‌را بسبب دروغ گفتنشان ، وهنگام نزول این آیات هنگامی بود که ثعلبة بن خاطب ازدادن زکوة سر پیچید و گفت زکوة خواهر جزیه است پس یکی از خویشان او بوی خبرداد که نازل شد آیاتیکه دلالت برنفاق تومیکند پس آمد خدمت حضرت عرضکرد هرچه میفرمائید حاضرم بدهم و هر نحو که خود میدانید عمل نمائید و حضرت قبول نکردند ازوی

و نیز هلاکت در دنیا و آخرت قارون در اثر خودداری او از این زکوة شد چنانچه خدا میفرماید « ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة » یعنی قارون از طایفه موسی (پسرعم) بود پس خواهان فزونی بیجا شد بر آنها و دادیم بوی از گنجها آ قدریکه کلید های آن سنگینی میکرد بر جماعت کثیرة دارای توانائی (چهارصد هزار کلید از چهارصد هزار گنج که چهل مرد یا شصت شتر بر میداشتند) و نیز آورده اند که از پوست گاو و بیش از یك انگشت نبوده « اذقال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین و ابتغ فیما آتیك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیاواحسن کمااحسن الله الیك ولاتبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین » یعنی چون گفتند باو قوم او شاد مشو که خدا دوست نمیدارد شاد شوندگان از روی دلبستگی بمال دنیا و بجوی در آنچه خداداده است بتو خانه آخرت راوفراموش مکن بهره خود را از دنیا و نیکی کن (بخلق خدا) همچنانکه خدا درحق تو نیکی کرده ومجوی تباه کاری را درزمین که خدا دوست نمیدارد تباه کاران را(آورده اند که حضرت موسی ع فرمود ازهزار دینار یك دینار

واز هزار گوسفند یکی را باید بدهی) « قال انمااوتیته علی علم عندی اولم یعلم ان الله قداهلك من القرون من هو اشد منه قوة واکثر جمعاً ولایسئل عن ذنوبهم المجرمون » یعنی گفت من آنچه راداده شده‌ام برای دانشی بودکه نزد من بود (که چگونه تجارت و زراعت کنم ویا علم بگنجهای یوسف ویا بکیمیا) آیا ندانسته که خدا هلاك کرد پیش ازاو ازاهل روزگار هاکسیکه سخت تر بود ازاو توانائیش وبیشتر بود گردآوریش و(هنگام هلاك) ازگناهکاران پرسش از گناه آنها نخواهد شد « فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یالیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذوحظ عظیم وقال الذین اوتوا العلم و یلکم ثواب الله خیرلمن امن وعمل صالحا ولا یلقیها الا الصابرون فخسفنا به و بداره الارض » یعنی بیرون شد برقوم خود درآرایش خود(برزین زرین نشسته وسیصد غلام و کنیزماه‌صورت وعدهٔ که نود هزار میشدند وهمه بالباسهای فاخر قرمز که تا انروز ندیده بودند چنان رنگی را) که گفتند کسانی که طالب زندگی دنیا بودند بایشکه ای کاش برای ماهم بود مانند آنچه راکه بقارون داده شده که او حظو بهره وافری دارد وکسانیکه دانشمند بودند گفتند وای

برشما ثواب خدا بهتراست برای کسیکه گرویده است و عمل شایسته کرده باشد ونرسد بآن بهشت مگر شکیبائی کنندگان (براین زیور دنیا) پس فرو بردیم خودشرا وخانه اش را بزمین .

آری باید شخص دنیارا برای خود بخواهد نه خود را برای دنیا باید آنرا فدای خود کند نه خود را فدای دنیا ومانند ثعلبه وقارون کسانی بودند که خودرا فدای دنیا کردند ، باید شخص دنیاوآنچه را ازآن خواهان است بمنزله مرکب مسافرتی خواهد که آلت رسیدن بسعادت سرای ابدی اوباشد ؛ چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید « ایها الناس انما الدنیا دار مجاز والاخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لمقرکم ولا تهتکوا استارکم عند من یعلم اسرارکم واخرجوا من الدنیا قلوبکم من قبل ان تخرج منها ابدانکم ففیها اختبرتم ولغیرها خلقتم ان المرء اذا هلك قال الناس ما ترك وقالت الملائکة ما قدم لله آباؤکم فقدموا بعضا یکن لکم ولا تخلفوا کلا فیکون علیکم » یعنی ای مردم اینست و جزاین نیست که دنیا خانه گذر است پس بگیرید ازمعبر گاه خود برای درنگ گاه خود وندرید پرده های خودرا نزد کسی که آگاه است پنهانیهای شمارا ودلهای خودرا

از دنیا بیرون کشید پیش از آنکه بدنهای شما بیرون رود دنیا محل امتحان شما است ، شخص وقتیکه بمیرد گویند چه بجای گذارد وملائکه گویند چه پیش فرستاده ، خدا رحمت کند پدرانتان را پس بفرستید پارهٔ از آنچه را که دارید تا بنفع شما گردد وبجا نگذارید تمام آنرا که بر ضرر شما خواهد گردید

باب پنجم دوره حج

قال الله تعالی : ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین یعنی بر مردم است برای خدا حج خانه او بر آنکسیکه توانائی رفتن بسوی آنرا دارد وکسیکه کافرشد پس همانا خدا بی نیاز ازهمه عالمیان است ، درکافی است ازحضرت صادق که کسیکه بمیرد وحجة الاسلام را بجا نیاورده باشد درصورتیکه جلوگیر نبوده از او حاجتی یا مرضی یا سلطانی پس یهودی یا نصرانی مرده است ، وهمینکه در آیه مذکوره بجای تارك کافر تعبیرشده بالاترین تاکید است که بمنزله کافر خواهد بود بلی اگر انکار آنرا کند کافر حقیقی است ، چنانکه درکافی است ازحضرت موسی بن جعفر ع که چون سؤال کردند آیا کسیکه حج نگذارد

کافر است فرمود نه ولیکن کسیکه بگوید نیست این اینچنین کافر خواهد بود . و فخر الاسلام در انیس الاعلام از این اشخاص را دانسته ا بوالعلاء معریرا که دراشعار خود گفته که هرگاه ثابت شود صدور این اعمال از حضرت محمد صم هر آینه سلب مینماید از او اسم عاقل را فضلا از فیلسوفی که عالم باشد بحکم واسرار شرایع ، ولی چنین بنظر میرسد که مقصود او انکار اصل حج نیست زیرا منافات با مقام او دارد زیرا چنانچه محدث قمی در الکنی و الالقاب ذکر فرموده از خواص مجلس سید مرتضی بوده و مابین آنها مذاکرات مرموزه بوده و در بارهٔ او سید مرتضی فرموده « الا هو الرجل العاری من العار » یعنی نبود او مگر مردیکه برهنه بود از هرعیبی ، بنا بر این مقصود او اعمال و افعالیست که بدون فهم اسرار و حقایق باشد یعنی اگر بگوئیم که مقصود همین افعال بی مغز قشر است چنان خواهیم گفت یعنی در این عمل حج یک سلسله دقایق و نتائج معنوی منطویست که برای آن مقاصد وضع گردیده است ولی مردم بیخبر از آنند

حج و اسرار آن : قال الله تعالی : ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات

بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا » یعنی همانا اول خانه‌ای که بنا نهاده شده برای مردم همانا آنخانهٔ است که درمکه است که دارای برکت است وراهنمای عالمیانست، دراو است نشانه‌های ظاهروهویدا (جابجای آن ازآثار توجه دهنده بخدا ومقاصد دینی وگذارشات پیمبران گذشته که در این کتاب مشاهده خواهد شد و مهمترین آنها) ایستگاه ابراهیم است وکسیکه واردآن شد در بست الهی قرار خواهد گرفت وازهر دشمنی ایمن است .

مکه ووضعیت آن : حدودآن ازطرف شمال بمدینه و ازمشرق بنجد و ریاض و از جنوب یمن و از مغرب بجده است مساحت شهر طول آن که ازغرب به‌شرق‌است نیم فرسخ و ازطرف‌عرض ربع فرسخ وقریب‌چهارهزار خانهٔ عالی‌سه‌طبقه از سنك وچوب درآن است ونواحی چند مضافات دارد مردم‌آن شافعی مذهب وگندم‌گون و سیاه چهره اند و این شهردرمیان دره‌ای اتفاقا فتاده وکوه حرا که نخستین مهبط وحی حضرت رسول صم است درطرف‌مشرق آنست وهوایش گرم‌وخاکش‌لم‌یزرع است وآبش کم در ابتدا غیر از زمزم‌آب نداشت که درطرف مغرب کعبه است و عمق‌آن چهل گز ونمکین

است ولی فعلا چاههای متعدد دارد و بهترین آب های آن آب قنات زبیده است که زوجه هارون بوده و از راه دور ودرازی میآید ازطرف طائف و عرفات ومنی، وعرفات در چهارفرسخی مکه است و مشعرالحرام دو فرسخی ومنی در یك فرسخی واقع است

کعبه و مسجدالحرام : قال الله تعالی : و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسماعیل بنای کعبه بدست آدم ابوالبشر بود ولی پس ازطوفان بشکل تل سرخی برآمده بود و پایه های آن فقط باقی مانده بود پس در تاریخ هزار و هشتصد و نود و دو قبل ازمیلاد مسیح ابراهیم خلیل بامر رب جلیل بکمك فرزند خود اسماعیل و مهندسی جبرئیل برآن پایهها بنای کعبه راگذارد طول آن خانه بیست وچهارذرع و عرض آن بیست وسهذرع وازداخل تقریبا بشکل مربع است و اول کسی که آن خانهرا جامه پوشانید تبع بن اسعد حمیری است وسطح مسجدالحرام زیاده ازچهار جریب وربع است وبیستو دو درب دارد که برای پارهای یك مدخل و برای بعضی دو یا سه تا پنج مدخل هست و مجموع مدخل ها سی ونه است و درمسجد شش مناره است و گنبدهائی بر محیط مسجد بنا شده و بر کتیبهٔ پاره ای ازآنها بانی

آن را معرفی مینماید

خدا خانه خودرا درچنین سر زمین گرم بی آب و گیاهی قرار داد تا دست مردم نتواند آن شهررا مانند شهرهای متمدنین عصری سازد که زائرین هنگام ورود فکرشان متوجه تزیینات وچشمشان مشغول نظاره بناهای عجیب و امور گوناگون جالبه شود بلکه خالی از هر سروسامانی ونقش دلفریبی است تاجز خدا وتکامل روحی درآن یافت نشود همچنین ممکن بود که خود خانه اشرا امر کند بجواهر قیمتی ونفائیس گرانبها تزیین نمایند و بلکه روز بروز نیز بیافزایندو یالااقل ازسنگهای گران بها بنا نمایند ولی چنین نکرد زیرا اینجا بار گاه الهی است نه دربار جبابره این نقطه مرکزی دولت خدااست و کنگره مذهبی است که باید سلطنت عدل و حقیقت را درعالم تشکیل دهد نه حب دنیا وزخارف آنرا باید در اینجا متوجه بعالم حقیقت ومعنی شد نه بامور جالبه محسوسه زهی براین عمل حج که هیچ ملتی ازملل ودینی ازادیان بچنین موفقیتی فیروزی نیافته

اقسام حج واعمال آن • قال الله تعالی : واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام

معلومات » یعنی آگهی ده در مردم بحج می آیندت پیاده
و با هر شتر لاغری ، میآیند از هر راه دور که برسند
به بهره‌ها و منافعیکه برای آنها است (دنیائی و آخرتی)
و یاد کنند نام خدارا در روزهای معلوم ،

حج برسه نوع است : تمتع ، قران ، افراد ،
دوقسم آخر برای اهل مکه است و اولی برای کسانی
است که ازشانزده فرسخ یا بیشتر دور باشند

اما صورت حج تمتع اینست احرام بستن در ماه
های (شوال و ذی القعده و نه روز از اول ذی الحجه)
ازمیقاتگاه برای عمره و تلبیه گفتن پس طواف هفتگانه
خانه نمودن و خواندن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم
پس سعی هفتگانه بین صفا و مروه پس تقصیر یعنی
ناخن گرفتن و یا چیزی از موی چیدن و این را عمره
گویند پس باز ازمکه احرام بحج بستن و بعرفات رفتن
ودرآنجا ازظهرروزنهم تا غروب وقوف نمودن و بعد
از غروب بجانب مشعر کوچ کردن ودرآن جا شب را
بصبح آوردن و از بعد از طلوع فجر تاطلوع خورشید
وقوف نمودن پس رفتن بمنی و رمی جمره عقبه را
نمودن پس ازآن نحر یا ذبح کردن و از آن خوردن
پس از آن سررا تراشیدن و یا موی خود را کوتاه

کردن پس محل میشوند از هرچیزمگر از زن وبوی
خوش پس همان روز بمکه برگشته و طواف حج را
میگذارند و دور کعت نماز آن طواف را نمودن و سعی
بین صفا و مروه آن طواف حج خودرا مینماید پس بوی
خوش نیز براو حلال میشود پس از آن طواف نساء و
دو رکعت نماز آن طواف را بجا می آورد و زنان نیز
بر او حلال میشوند بس برمیگردند بمنی و شبهای
یازدهم و دوازدهم وسیزدهم را در آنجا میخوابد و در
روزها رمی جمره های سه گانه را مینماید

و اما حج افراد عمل حج را مقدم داشته و بعداز
محل شدن عمره مفرده بجا می‌آورد و درحج قران هم
بدین نحو است جز اینکه در اینجا قربانی را در حالت
احرام باید با خود سوق دهد

احرام‌واسرار آن . قال الله تعالی: **الحج اشهر معلومات
فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق ولا جدال
فی الحج و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا
فأن خیرالزادالتقوی** . یعنی حج در ماه های معین است
پس کسیکه واجب کرد برخودش در این ماهها حج را
(باحرام بستن) پس نباید فحش دهد و از فرمان الهی
نباید بیرون شود و مجادله باکسی ننماید در حجش و

آنچه را از نیکی بجا آرید آگاه میشود خدا بآن و توشهٔ خود را بردارید که همانا بهترین توشه ها پرهیزکاری است

احرام باید از میقات بسته شود و آن ده موضع است، برای مردم مدینه و کسانیکه ازآن راه می آیند (ذوالحلیفه)، برای اهل نجد وعراق و کسانیکه از آن راه آیند (وادي عقیق)، بدو جامه که یکی لنك ودیگری عبا است

و باید ترك کنند: شکار صحرائی کردن یا اشاره بجانب آن نمودن یا نگاه داری یا در بروی آن بستن وخوردن وذبح آن را ومقاربت زن و بوسیدن ورساندن دست بوی و یا نگاه بشهوت کردن و عقد نمودن زن گرچه برای غیر باشد و شهادت برآن و منی از خود خارج کردن وعطرزدن و لباس دو خته پوشیدن برای مردان و پوشیدن چیزیکه پشت پا را بپوشاند و دروغ و جدال (بگفتن نه بخدا و بلی بخدا) و کشتن جانوران بدن و ازالهٔ مو بدون ضرورت و روغن مالیدن و پوشانیدن سر برای مردان ودرحال‌سیر بزیرسایه رفتن وگرفتن ناخن و قطع درخت و گیاهیکه در غیرملك خود باشد مگر درختهای میوه ویا اذخر که گیاه

خوشبوئی است میجوند ودرخت خرما

شخص حاجی در حال احرام بدن خودرا بدو پارچه ندوخته میپوشاند زیرا دوخت لباس صنعت خود آرائی واساس ظاهرسازی را درست میکند و سبب تفاوت و امتیاز و مباهات بعضی بر بعضی میگردد و این چنین دروغ مجسم را بخرج یکدیگر میدادند وحال آنکه در این درگاه دنیای ساختگی و دروغی که سبب برانگیختن کینه ها و اختلافات و کشمکش ها و خود فروشیهااست از درجه اعتبار باید ساقط گردد تا بدانند همه یکی هستند و گرامی تر آنها پرهیزکارتر آن ها است و گذشته براین چون لباس هرمملکت و ناحیه‌ای از اقطارعالم با دیگری امتیازی داشت و رنك و شکل مخصوصی داشت پس هرکدام که دیگری را ندیده بودند فکرشان متوجه بدیدن آن نوع لباس وزینت‌های آن‌ها وخودآرائی‌ها که بالخصوص در اینجا میخواستند روی دست یکدیگر بلند شوند میشد ومنصرف از یاد الهی و مقصد اصلی میگردیدند و دیگر آنکه چون جامهٔ احرام شبیه بکفن است وبلکه مستحب است همان‌هارا کفن خود قرار دهند پس بیاد آن روزی خواهندافتاد که کفن های خود را پوشیده و بحضور پروردگار

میروند برای گرفتن پاداش اعمال خود چنانچه خبر داده « یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره » یعنی در این روز رستاخیز بیرون شوند مردم گروه گروه تا ببینند کردار خود را پس کسیکه بجا آورد بقدر ذره نیکی می بیند آن را و کسیکه بجا آورده بقدر ذره‌ای بدی می بیند آن را ،

دیگر آنکه احرام یك نحو آمادگی خاصی است برای کسانیکه میخواهند در این دربار الهی داخل شوند که با یك سلسلهٔ حدود که ذکر شد که مناسب ودرخور تشرف حضور خدائی است در آمده یعنی که ستمکاری و ظلم از بیخ و بن بر کنده شده حتی نسبت بصید و جانوران بدن و گیاهات همچنین امور شهوانی حیوانی حتی لمس یا نظر شهوت بزوجه و یا عقد و شهادت بر آن ممنوع گردیده دروغهای مجسم حتی انگشتر بدست کردن برای زینت بر کنار شده موجبات کینه حتی مجادله نهی شده امور یکه اورا با شتباهکاری میاندازد حتی لباس دوخته و سر و پارا پوشیدن برداشته شده و از میقات تا بیت الله که فرسخها است باید این تمرینات را استمرار دهد تا رك و ریشه بدواند و فراموش شدنی

نباشد تا بداند او همیشه در عالم دنیا محدود است ودر بند و قید است و بدیهی است همیشه تجدید حیات از نقطهٔ شروع میشود که فراموش شدنی نباشد و انصافا این نقطه فراموش شد نی نیست که انسان به بیند بعد از عادات یکدوره زندگانی و عمر که در لباس تجمل و امتیاز بوده ناگهان اورا برهنه کنند ودرمیان میدان آشکارا در جلو انظار همگانی تاحدی اورابرهنه بریا بدارند و در برابر فضولیهای یك عمر و تعدیات یك دوره و تصرفات دلخواهانه و تجاوزات خود سرانه دست اورا کوتاه کنند باندازهٔ که نتواند بگیاهی هم تعدی کند تا زیر بار عدل رفته و رهاندن خودرا از چنگال عدالت هنر نداند و همچنین یك نحو تادیبی باشد در برابر آن زیاد رویها که در اظهار وجود و عرض اندام درعرصه فعالیت داشته

تلبیه وروح آن . لبیك اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك و الملك لا شریك لك واجب است بعد از پوشیدن لباس احرام بگوید وهمچنین مستحب است تکرار آن بقدریکه توانائی دارد بالخصوص درعقب هرنماز و هنگام بالا رفتن و پائین آمدن ووقت

خواب و بیدار شدن و سوار یا پیاده شدن و برخورد بسواره ها و در سحرها تا در روح گوینده معنای آن تاثیر کند که معنای آن اینست من حاضر بخدمتم من حاضر بخدمتم ودرروایت است که حضرت زین‌العابدین ع چون احرام بست و بر شترخود قرار گرفت زنك‌مبارکش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و هر چه میخواست تلبیه بگوید نمیتوانست عرضکردند چرا تلبیه را نمیگوئید فرمود میترسم در جواب من گفته شود «لا لبیك ولا سعدیك» یعنی نیستی حاضر بخدمت و چون اداء فرمود ازشتر بزمین افتاد و غش کرد و همچنین بود تا از حج فارغ شد ؛ آری معنای بزرگی است که شخص باید تکرار کند تا قوهٔ که بینهایت کمیاب و گران قیمت است از او موجود وآن قوه سنگین وزن همانا روح اطاعت و حضور بجهت بندگی است گرچه ایجاد روح تازه در بنیهٔ انسان سخت است خصوصا روحیکه بخواهد قوهٔ خود را در بنیهٔ انسان بفعالیت درآورده و بکار وادارد ولیکن چون وجودآن بسیار لازم است پس باید در تحصیل وی اصرار شود و در هرمورد از موارد مذکوره تکرار گردد تا مانند هوا

که کلمه را میگیرد مغز و خیال هم گرفته نهایت آنکه
هوا از بیرون و خیال از درون هوا یك نصف آن را
خیال هم نصف دیگررا و تموجات نصف درونی که در
ضمیر شخص است هیچ کمتر از تموجات بیرونی در هوا
نبوده پس فکروقوه امر کننده آن تموجات را ازخیال
گرفته و آن اهتزازات روحی در ضمیر گوینده مولود
تازه بوجود خواهد آورد که آن روح اطاعت و بندگی
خواهد گردید

طواف و اسرار آن . قال الله تعالی : و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود یعنی پاکیزه کن خانهٔ مرا برای دور زنندگان و ایستادگان (بنماز) ورکوع گذارندگان سجده کننده .

طواف در عمرهٔ تمتع یکبار ودوبارهم درحج آن
است وشرط است درآن طهارت از حدث وخبث وختنه
بودن مرد و هفت دور بزند که ابتداء از حجر الاسود
نماید و خانه را درطرف چپ خود قرار دهد و « حجر »
که دیوار کوتاهی است در جانب ناودان خانه کعبه در
طواف داخل باشد و ازمابین مقام ابراهیم و خانه باشد
پس ازآن دور کعت نماز درمقام ابراهیم گذاردومستحب

است که سیصدو شصت طواف کند(هرطوافی هفت‌شوط) وگرنه‌سیصد وشصت‌دور،وپیش ازطواف‌مقابل حجرالاسود بایستد ودست بآن بمالدوببوسد واگر بسبب‌ازدحام نتواند دست خودرا که بآن رسانده ببوسد وهمچنین درهردور وبا نهایت خضوع وخشوع ووقار باشد واما اسرار آن:

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند
که تو دربرون چه کردی که‌درون‌خانه آئی

از حضرت پیغمبر صم مرویست که حجرالاسود دست خدااست درمیان خلق که بآن بندگان مصافحه می کنند ، خود ذات احدیت فرمود اینجا خانه من است رسولش میفرماید حجرالاسود بمنزله دست او است آیا کدام خدا پرستی است که بدینجا چون میرسد آتش محبت خدا دردل اوزبانه نزده وپروانه وارمانند ملائکه مقربین که پیوسته اطراف عرش اعظم طواف مینمایند گردآن برنیاید پس مطابق یکی ازواحد های کوچك عمر که هفته است لااقل باید بگردآن برآیدویامطابق واحد های بزرك عمر که يك سال است سیصد و شصت طواف باشوط گذارد که بداند باید همیشه درجمیع واحد های عمر گرد اوامر ورضایت وفرمان او بگردد

ومستحب است هنگام ورود مقابل کعبه‌دعائیرا که

منجمله از فقرات آنست این کلمات بخواند « اللهم انی عبدك والبلد بلدك والبیت بیتك جئت اطلب رحمتك واؤم طاعتك مطیع لامرك راضیاً بقدرتك » یعنی ای خدا همانا من بنده توام و شهر شهر تواست وخانه خانه توآمده ام خواهان رحمت تو و قصد کننده فرمان برداری تو که اوامر تورا بشنوم وبجای آورم وبمقدرات تو خوشنود باشم ،

و همچنین در دعاء هنگام استلام حجر میگوید « اللهم تصدیقا بکتابك وعلی سنة نبیك اشهد ان لااله الاالله وحده لاشریك له وان محمد عبده و رسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل ندید عی من دون الله » یعنی ای خدا باور کرده ام کتاب وآداب پیغمبر تو را گواهی میدهم خدائی نیست جز تو بتنهائی وانبازی نیست تورا ومحمد صم بنده وفرستاده آن خدا است گرویده ام بخداو کافرم ببتها و بندگی ابلیس وهمچنین هرضدخدائی که بطرف آن خوانده شود ، اندکی باید فکر کرده شود که این کلمات واین اعمال در چنین نقطهٔ تابچه پایهٔ درروح رسوخ وتاثیر مینماید وآمادگی برای طاعت همیشگی را فراهم مینماید .

وخدا این سنگ را سیاه ومعمولی بر گزید تا بندگان
گمان نبرند که در آن سر نهانی ملکوتی مانند تماثیل
ارباب انواع وجود دارد وباندازهٔ ساده که در آن بهیچ
وجه گمان عبودیت نرود و برهنه از هرگونه تراش و
تصویر وتزیین وبشکلی نامنظم قرارداد که اگر از طلا
یانقره یا فلزات دیگر یا از چیزهائیکه در بازار ارج
واعتبار دارد بود ممکن بود که اندیشه وتصوراتی برای
مردم فراهم کند بلکه سیاه تا ازهیچ جهت جلوهٔ تازهٔ
نداشته باشد نه ازجهت بزرگی که اهل بلاد ریگزاری
آنرا در نظر بگیرند ونه ازجهت زیبائی که اهل صنعت
وفن یا بادیه نشینان ساده لوح بآن اهمیت دهند ، تامتوجه
اهمیت معنوی وروحی این نقطه گردند ، آری پرچمی که
درموقع سلام رسمی برافراشته میشود نظر باعتبارقیمت
آن ندارند واتفاقاً هم برای آن قیمتی نیست بلکه یك
پاچهٔ است بجهت نشانه وتنها سلام واحترامات رار وی
علاقه مندی بدان شاه خودمیدانندو گذشته براین هنگامی
که این بشر امتیاز جودست خدائی را در طلایا نقره یا
پارچه پراعتباراحساس مینمود درخانهٔ که باید مردم برای
زمین گذاردن امتیاز پای نهند طبقات ثروتمند واشراف
روی دست یکدیگر برخواسته وهر کدام نمونهٔممتازی

را از آن بسوغات میبردند و وسیله برای پیدا کردن حس امتیاز میشد که بشر را بسختی بیشتری بکشاند پس باید این نشانه خیلی ساده و بی قیمت باشد تا نزد شاهان و مردم بازاری و طبقات سافله در خاطر هیچ یك عظمت و اهمیتی نداشته باشد و فقط بعظمت آنکس که این سنك بمنزله دست او است بنگرند و مصافحه نمایند ،

و باندازهٔ این دست از مقام خود تنزل کرده که هر دستی برای مصافحه نمودن باآن بدون هیچ احتشام دراز خواهد بود و هر نژادی سفید یاسیاه و هر طبقه شاه یا رعیت غنی یا فقیر حق دارد که خودرا بخدای خود معرفی کند و هر صالح وطالح همه در آنجا دعوت شده و خود را بخدای خود معرفی مینمایند ،

وشاید ازاین جهت که بمنزله دست خدااست باید همیشه نصب آن بدست خلفاء وجانشینان الهی درزمین که پیغمبران واوصیاء آنهایند باشد چنانچه مرحوم مجلسی از قطب راوندی واو ازجعفربن محمد بن قولویه روایت کرده که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند وحجرالاسود را بکوفه آورده ودرمسجد کوفه نصب کردند پس درسال سیصدوسی و هفت که اوائل غیبت کبری است خواستند که حجرالاسودرابکعبه

بر گردانند و بجای خود نصب کنند من با مید ملاقات حضرت صاحب الامر ع در آنسال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که آنسنك را کسی بغیر معصوم وامام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسول ص که در عصر حضرت خواستند نصب کنند بدست حضرت نصب شد ودرزمان حجاج که کعبه را برسر عبدالله زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند (۷۳ هجری) هر کس که سنك را گذاشت لرزیدو قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین ع آن را بجای خود گذارد وقرار گرفت پس ازاین جهت در آنسال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم ونتوانستم بحج بروم پس مردی از شیعیان راکه ابن هشام میگفتند اورا نایب خود کردم وعریضهٔ بخدمت حضرت نوشتم وسرشرا مهر نموده ودر آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود وازاین مرض آیاعافیت خواهم یافت؟ وابن هشام را گفتم که مقصود من آنست که این رقعه رابدهی بدست کسیکه سنك را بجای خود میگذارد وجوابش را بگیری وتورا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه شدم مبلغی بخدام کعبه دادم که در وقت گذاردن سنك مرا حمایت کنند که درست بتوانم دید

که چه کس نصب میکند وازدحام مردم مانع نشود پس
چون خواستند که سنك رانصب کنند خدام مرا درمیان
گرفتند وحمایت مینمودند ومن نظر میکردم هر کس
که سنك را میگذارد حرکت میکرد ومیلرزید وقرار
نمیگرفت تا آنکه جوان خوشبوی خوش روی
گندم گونی پیداشد وسنك را ازدست ایشان گرفت وبجای
خود نصب کرد ودرست ایستادو جنبشی نکرد پس خروشی
از مردم برآمد و صدا بلند کردند پس روانه شدوازمسجد
بیرون رفت ومن بسرعت ازعقب او روانه شدم ومردم را
میشکافتم وازچپ وراست دور میکردم ومیدویدم که
مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام وچشمم راازاو
بر نمیداشتم که مبادا ازنظرمن غائب شود تاآنکه ازمیان
مردم بیرون رفت ودر نهایت آهستگی واطمینان میرفت
ومن هرچند میدویدم باو نمیرسیدم وچون بجائی رسید
که غیرازمن واو کسی نبود ایستاد وبسوی من ملتفت شد
وفرمود بده بمن آنچه باخودداری کاغذ رابدستش دادم
نگشوده فرمود باو بگو برتوخوفی نیست ازاین مرضیکه
دارای واجل حتمی توبعد ازسی سال دیگر خواهد بود
چون این حالت را مشاهده کردم ازشنیدن آن کلام معجز
نظام چنان خوف عظیمی برمن مستولی شد بحدیکه حرکت

نتوانستم کرد چون این خبر باین قرلویه رسید یقین او
زیاده شد ودر حیات بود تاسال سیصدوشصت وهفت‌ودر
آنسال اندك آزاری بهمرسانید پس‌وصیت خودرانموده
وتهیه کفن وحنوط‌وضروریات سفرآخرت رانمودواهتمام
تام دراین امور میفرمود ومردم میگفتند شماآزار بسیار
ندارید اینقدر تعجیل واضطراب چیست‌میفرموداین همان
سال است که مراوعده داده اند پس درهمان علت بمنازل
رفیعه بهشت انتقال نمود، آری باید دست پاك پایه عدل
ونقطه مرکزی حق را نصب نماید .

سعی صفا ومروه واسرار آن

قال‌الله تعالی. ان الصفا والمروة من شعائرالله فمن
حج البیت اواعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما
یعنی همانا صفا ومروه ازنشانه های خدااست پس
کسی که حج خانه یاعمره گذارد باکی نیست بر او که
دورزند بآنها، درروایت است که درزمان جاهلیت‌دوبت
برسر این دوکره گذارده بودند وگمان میکردند که
جمیع اعمال حج برای اینها است لذا مسلمین کراهت
داشتند سعی را بجهت این نکته پس این آیه نازل‌شد که
ازنشانه‌های خدا است وباکی نیست . سعی هفت‌مرتبه‌است

وابتداء از صفا باید باشد ومستحب است که درمابین راه که از مناره تابازار عطارها است تند برود و دوطرف آن باسکنیه ووقار راه برود یعنی دراول و آخر راه ، اینجا جائیست که هنگامیکه ابراهیم ع اسماعیل را با مادرش هاجر بمکان چاه زمزم گذارد و خواست برود هاجر گفت مارا دراینجا بکی میسپاری ومیروی فرمود بخدا میسپارم پس متوجهٔ خدا شده وعرضکرد « ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم» یعنی پروردگار ما همانا من جای دارم از فرزندان خود در بیابانیکه دارای کشت نیست بنزدخانه تو که محترم است ، پس آنهارا بخدا واگذارده ورفت درآن هنگام اسماعیل دوساله بود وچون آب وخرمائی که باهاجر بود تمام شد تشنه و گرسنه شدند وشیراز پستان هاجر بخشکید اسماعیل آغاز بی طاقتی نهاد ودنیادرنظر مادرش تاریك گشت ازنزد فرزند برخواسته بکوه صفا برآمد ولحظهٔ برفراز آن ایستاد وباطراف نگاه کرده که ازاطراف آن آبی یا آبادانی یاکاروانی میبیند چون هیچ اثری نیافت فرود آمده وباز بشتاب بکوه مروه رفت وهرجا نظر افکند جز یاس برایش حاصلی پیدانشد و از غایت بیچارگی واضطراب هفت نوبت چنین رفتار کرد

در مرتبه آخر که یاس کلی برایش حاصل شد و بنز د فرزند آمد دیداز آنجائیکه پاشنه پا بزمین سائیده چشمه آبی را خدا ظاهر ساخته که بزمزم نام ور گشت

پس شخص حاج دراین عمل خودرا متشبه بدان کسیکه دستش از همه جا کوتاه گردیده مینماید تادست بریدگی خودرا از هرچیز آگاه شود وفقط تکیه گاه خودرا آنخدائی قرار دهد که در عین نا امیدی و دست کوتاهی ازهرچیزی آن آبرا ازدست قدرت خود برای هاجر واسماعیل ایجاد کرد ودر چنان بیابان بی آب و علف آن بچه دوساله را بامادرش که هیچ حافظ ونگاه بانی نداشتند حفظ کرد، وکسیکه تکیه گاهش خدا شد درهیچ امرسخت ودشواری پایش ازجا بدو نخواهد رفت ودارای روح بی نهایت قوی خواهد گشت ؟؟

ومستحب است که پیش از سعی ازآب زمزم بنوشد وبر بدن خود نیز بریزد، آری این آبیست که پیدایش از پس یاس ازغیر خدا بوده وامید بخش درعین ناامیدی بوده هم نوشیده تا بجمیع رگهای مؤینش وارد و بتمام ذرات بدنش رسد وهم بظاهر خود پاشیده تادرنظرش مجسم شودودرروحش متمرکز گردد که نتیجه چشم پوشی ازغیر خداو یاس کلی ازغیر حق همانارسیدن بمقصد بلکه حیات

سرمد خواهد بود و بالخصوص نکته دیگری نیز هست وآن اینست که مستحب است ازآن دلوی بکشد از چاه که مقابل حجرالاسود است که بمنزله دست خدا است تا کاملا متوجه شود که این ابرا دست خدا پدید آورد یعنی برخلاف جریان عادی چشم پوشندگان از غیرشرا نجات بخشید پس ازآن خودرا درمقام وراه وحالی قرار دهد که هاجر برایش بود

تقصیر واسرار آن ◦ چون ازسعی عمره فارغ شد تقصیر یعنی کوتاه کردنرا انجام میدهد که آن چیدن مو یا ناخن گرفتن باشد وبا این عمل هرچیز یکه بواسطه احرام براو حرام بود حلال میشود مگر صید تاوقتیکه در حرم است، در پیش علامتی بوده برای بندگان تاازآزادتمیز داده شوند مانند سرتراشی پس بسبب این تقصیر علامت قبولی چنین شخص برای بندگی خدا پدیدار میشود که بندگی خدا کسی را است که متصف بچنین روحی باشد

پس از این اعمال حج شروع میشود که اکثر آن دارای همان اسرار گذشته است

«الهم ارزقنی حج بیتك الحرام»

خاتمه : در بقیه فروع دین

جهاد : جهاد عبارتست ازجنگ کردن با کفار

باذن پیغمبر یا امام برای حفظ اسلام و یا پیشرفت آن و در این عصر گرچه بسبب نبودن امر پیغمبر یا امام جهاد و جنگ با کفار واجب نیست مگر دفاع که در آخر ذکر خواهیم کرد ولی کوشش برای حفظ اسلام و احکام آن و پیشرفت آن دین و عزت مسلمین از راه های دیگر جائی نرفته است ، لذا اندکی نظر کنیم بجدیت و کوشش های مسلمین صدر اسلام در قبل از اذن جهاد در حفظ اسلام و پیشرفت آن و بعد از اذن جهاد تا معلوم شود که چه زحمت ها کشیدند تا این دین مقدس را ترویج کردند و ما در چه حال آرامش و سکون هستیم ؟؟ آری

بهر کاریکه همت بسته گردد☆اگر خاری بود گلدسته گردد

روزی عبدالله بن مسعود با جماعتی از دوستان که مسلمان بودند مذاکره شد که نزد کفار برود و آیات قرآن را بر آنها تلاوت نماید پس از رفقا جدا شد و مقابل گروهی از کفار ایستاد و شروع کرد به تلاوت سوره « الرحمن » کفار دور او را گرفتند چون آیات قران را شنیدند بر او حمله کردند و او را بر پشت انداخته میزدند و عبدالله زیر مشت و لگد همچنان قرآن تلاوت میکرد تا کفار از زدن خسته شدند ولی عبدالله تلاوت را جاری داشت تا سوره را تمام کرد با سر و دست مجروح پس برخواسته و

رفت ، بلال غلام امیه بود آقایش شنید که بلال مسلمان شده اورا درآفتاب سخت عربستان بر پشت انداخت و سنك گران برسینه اونهاد بلال حرارت آفتاب وحرارت سنك را گوارا میکرد و « احد احد » میگفت

تن فدای خار میکرد آن بلال
خواجه اش میزد برای گوشمال
میزد اندر آفتابش او بخار
او احد میگفت بهر افتخار

یاسر وزنش سمیه وپسرش عماررا نیز کفار آزار بسیار میرسانیدند که درانجام یاسروسمیه را کشتند

چنین بود ستم کفار برمسلمین عاجز وباوجود آن عدد مسلمین روز بروز افزون میگشت تا کار بجائی رسید که گروهی از بزرگان قریش نزد ابوطالب عموی پیغمبر صم آمده از پیغمبر صم شکایت کردند و اظهار نمودند اگر محمد صم طالب ریاست است ما او را رئیس خود میسازیم بشرطی که ترك گفتارش نماید ابوطالب پیغمبر صم را خواست وشکایت وخواهش قریش‌را باز گفت پیغمبر صم فرمود من طالب ریاست نیستم و آنچه میگویم برای خود نمیگویم فرمان پروردگاراست لهذا اگر قریش بریك دست من آفتاب و بردست دیگرماه را

بگذارند وتمنا کنند که سخن حق را نگویم نخواهم
پذیرفت و اگر بر آزاری که بمن میرسانند
بیافزایند باندازهٔ که بخواهند مرا بکشند یك کلمه از
آنچه میگویم کم نخواهم کرد قریش ازاین استقامت
فوق العاده وعزم راسخ سخت متحیر گشتند و مایوس
شده ازخدمت ابوطالب برگشتند وچون ستم آنهاازدرجه
تحمل مسلمانان درگذشت آنحضرت اجازه داد که بعضی
از آنها ازمکه هجرت کنند وبمکانی محفوظ از تعدی
کفار ساکن شوند پارهٔ بحبشه رفتند و پس از سه ماه
مراجعت نمودند
هنگامی ابوجهل اعلان نمود که هرکس محمدص رابکشد
صد شتر سرخ مو وهزار وقیه طلا انعام بیابد عمر ابن
الخطاب داوطلب شد و شمشیر بر داشت و بتجسس آن
حضرت روانه گشت درراه کسی ازاو پرسید کجامیروی
گفت بقصد قتل محمد صم گفت پس بهتراینست که اولاً
خواهرخود فاطمه وشوهرش سعید را که مسلمان شده
اند بکشی وبعد فکردیگران را بنمائی عمر گفت چگونه
برمن ثابت شود که آنها مسلمان شده اند گفت بنشانه
اینکه ذبیحه تورا نخواهند خورد پس عمر بخانه خواهرش
درآمد درآنوقت فاطمه بامسلمانی دیگر قرآن تلاوت مینمود

عمر خواند نشان را از بیرون درشنید وچون داخل خانه شد فاطمه صحیفه را پنهان نمود عمر گوسفندی ذبح نمود وبخواهرش داد که طبخ نماید خواهرش پخت و نزدش آورد عمر بفاطمه وشوهرش گفت که بااوشریك بشوند آنها جواب دادند که ما عهد کرده ایم ذبیحه تورا نخوریم صدق گفته سعد برعمر ثابت گشت وبی اختیار بلند شدو خواهر وشوهرش را بزد که خون ازسرشان جاری گشت خواهرش گفت ای عمر مامسلمان شده ایم اگر کشته هم بشویم از عقیده خود دست نخواهیم کشید که از استقامت آنها عمر حیران ماند

هنگامی قریش انجمنی نمودند وقرار گذاشتند که آن حضرت رابشکلی بقتل برسانند ابوطالب ازسوء قصد آن ها آگاه شد وبنی هاشم وبنی مطلب راجمع کرده در درهٔ که بشعب ابی طالب معروف بود پناهنده شد ودرجائی که ممکن بود کسی داخل دره شود دیده بان گذاردو شب وروز درحفظ پیغمبرصم مشغول بود در مقابل این تدبیر، کفار دردارالندوه جمع شدند وپیمانی بستند باین قرار که هیچکس بابنی هاشم برفق ومدارا رفتار نکنند ووصلت ننمایند وخرید وفروش ننمایند و نگذارند کسی بآن ها آذوقه برسانند تا اینکه بنی ها شم عا جز شده

محمد صم رابقریش بسپارند ومدت سه سال در آنجابودند
تا اینکه کار بجائی رسید که مجبور شدند که از برك
درخت بخورند وصدای الجوع الجوع بچکان آنها کفاررا
متاثرساخته که مانند هشام بن عمرو گندم بار میکرد و
نیمه شب نزدیك دره میرفت ومهار شتررا برگرفته اورا
بطرف دره میراند تا بدست مسلمانان بیافتد تا بالاخره
خود کفار ازآنعهد پشیمان شده وآنهارا بیرون آوردند ،
ودرزمانیکه درشعب بودندیاپس ازخروج، مسلمین به پیغمبر
عرضکردند دیگرمارا تاب تحمل آزار مشرکین نمانده
دستوری ده که دفاع کنیم وشرآنهاراازخود باز داریم
حضرت آنهارا تسلی داده و فرمود که از مکه بجائی
هجرت کنید لهذا هشتاد وسه نفر مرد وهیجده زن بسوی
حبشه هجرت نمودند واین بار دوم بود که مسلمین از
دست کفار عاجزشده هجرت نمودند

بالجمله این بود وضعیت آنها تاهنگامی که در سال دوم
هجرت آیه جهاد نازل شد « یاایهاالنبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم » یعنی ای پیغمبر صم جهاد
کن با کفار ومنافقین وبر آن ها شدت نما، که نزدیك به
هشتاد جنك نمودند وچه سختیها و فشار ها که دیدند
تا دین اسلام را رواج دهند

درشبی که صبح آن جنك احد بود حنظلة بن ابی عامر دختر عبدالله بن ابی سلول را تزویج نموده پس از پیغمبر صم اجازه خواست که شب را نزد عیالش بسر برد وحضرت اذن داد اورا پس رفت نزد زوجه اش وبا او مواقعه کرد و صبح درحال جنابت بیرون شد و حاضر معرکه قتال شد وشهید گردید وحال اینکه پدرش فاسق بود وباتفاق قریش بجنك پیغمبر آمده بود پس حضرت فرمود که ملائکه اورا غسل دادند و معروف شد بحنظله غسیل الملائکه

درغزوه تبوك ده نفر از مسلمین یك شتر داشتند و هرساعتی یك نفر سوار میشد ونه نفردیگر پیاده بودند وغذای آنها جوسبوس نگرفته وخرمای کرم خورده بود وهرگاه گرسنگی بریکی ازآنها شدت میکرد یك خرما بدهان میگذاشت ومیمکید باندازه که طعم خرمارا می چشید وبرفیقش میداد وهمچنین اوهم میچشیدوبرفیقش میداد تا بآخرشان درآخرحصه اش باقی میماند ونیز در این جنك بقدری آب نایاب بودکه بسیار کس ازتشنگی هلاك شدند، حذیفه بن یمان میگوید من آبی بدست آوردم وپسرعم خودرا طلبیدم که آب بیاشامد ونفس آخرین او بود از تشنگی گفت آب را بده بهشام نزدیك هشام رفتم

او نيز حواله بديگرى كرد نزديك سومى رفتم ديدم او از تشنگى هلاك شده بود نزديك هشام رفتم ديدم او نيز از تشنگى هلاك شده نزد پسرعم خودرفتم ديدم او هم هلاك شده بود وهرسه ازتشنگى مردندوآبرا ايثار به ديگرى نمودند. اين چنين بود پافشارى وتحمل اذيت و آزار آنان براى پيشرفت اسلام پس بيائيد ما هم هركدام باندازهٔ توانائى‌خود كوشش براى اين‌دين‌مقدس داشته باشيم وآن‌اسلام را درخود عملى سازيم و پس از آن در ديگران زيرا اسلام يك بناى خارجى نيست تا آنرا بنا نمائيم بلكه باصلاح كردن خود وديگران است

جهاد اعظم : حضرت رسول صم از جنگى برمى گشتند فرمودند مرحبا باشخاصيكه از جنك كوچك فارغ شدند وبرايشان است جهاد بزرگتر عرضكردند بزرگتر كدام است فرمود جهاد بانفس

قد رجعنا من جهاد الاصغريم
با نبى اندر جهاد اكبريم
اى مهان كشتيم ما خصم برون
ماند خصمى زان بتر اندر درون
كشتن اين كار عقل وهوش نيست
شير باطن سخرهٔ خرگوش نيست

دوزخست این نفس ودوزخ اژدهااست
کو بدر یاها نگردد کم و کاست
قوتی خواهم زحق دریا شکاف
تا بناخن برکنم این کوه قاف
سهل شیری دان‌که صفها بشکند
شیر آن است آنکه خودرا بشکند

دفاع : درهروقت که هرکس خواست بجان یا مال یا عرض مسلمانی ضرر زند کشتن آن جایز بلکه واجب حتی بجهت دفاع دزدمسلمان‌را بکشدضرر ندارد بشرط اینکه بهیچ وجه دیگر نتواند دفع او کند و ضرر مهتنی به باشد .

امر بمعروف ونهي ازمنکر

قال الله تعالی : کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر » یعنی شما بهترین امتید که بیرون شده‌اند برای‌مردم ، امرمیکنید بنیکوئی ها وباز میدارید از ناشایست ها .

البته بطرقش واولین مرتبه خانواده خود شخص که درحیطه اختیار اواست پس ازآن رفقا و کسانیکه مرتبط بااوهستند‌پس‌ازآن‌دیگران‌را،واگرچه بعضی اوقات

بزدن و غضب ومانند آنهااست ولیکن نه در هر جابلکه

بهترین امر بمعروف تدبیر است

آری بهترین راههای امر بمعروف و نهی از منکر همان تدبیرات درهر موضوعی است برطبق محل وجای خودش واقتضای آن مانند تدبیرات در امور دنیوی خود، پس لااقل راجع به امر بمعروف و نهی ازمنکر بقدر امور دنیوی خود باشیم وآن کارهائی که در امور دنیوی خود بکار میبریم در آن هم بکار بریم چه بسا برای برداشتن منکراتی احتیاج بمقدماتی است ویا امر بیك معروفی متوقف بروساتطی است که مستقیما ممکن نبود ولی ازراههای آن ممکن است، تدبیرات دنیوی مردم رااگراندکی ملاحظه کنیم متعجب ومتحیر خواهیم شدو بارهٔ ازآنهارا که نقل میکنند باعث تحیر عقول است ایکاش که یك هزارم آنهارا در ترویج امور نیك وجلوگیری ازامورزشت هرفردی بقدرقوه و استطاعت خودمینمودند وهمدیگررا یاری دردین مینمودند چنان چه خدادرقرآن فرماید « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر » یعنی مرد های مؤمن وزن های مؤمنه دوست یکدیگرند در کمك نمودن وياری کردن در دین بدین وجه

که امر میکنند بنیکوئی و نهی مینمایند از منکر، و کسانیکه عمل بوظیفه خود نمودند ازامر بمعروف ونهی از منکر امیداست که از عذابی که خدا بمعصیت کاران میفرستد محفوظ مانند چنان چه درقرآن خبر از حال پیشینیان میدهد « فلما نسوا ماذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون» یعنی پس چون فراموش کردند آنچه‌را که یادآور شده بودند بدان، نجات دادیم آنکسانی که نهی از بدی میکردند و گرفتیم آنهائیرا که ظلم میکردند بعذاب بد بسبب انکه نابکارشده بودند. ولی هنگامیکه ترك شد چنانچه حضرت امیرالمومنین ع میفرماید « ولا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فتولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم » یعنی ترك مکنید امر بمعروف ونهی ازمنکررا پس اگر ترك شد ولایت پیدا میکنند برشما بدترین شما پس از آن آنچه دعا کنید مستجاب نخواهد شد برای شما . ودر کافی از حضرت امام محمد باقر ع است« یکون فی آخر الزمان اقوام یتقرئون ویتنسکون ولایوجبون امرا بمعروف ولانهیا عن منکر الا اذا آمنوا الضرر ویطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر» یعنی میبوده باشند درآخرزمان گروهیکه قرائت قرآن

میکنندوعبادت مینمایندو واجب نمیدانند امر بمعروفی را
ونه نهی ازمنکری را مگر هنگامی که ایمن ازضرر باشند
ومیطلبند برای خود اموری را که باعث رخصت آنها
باشد درترك آن وتشبث مینمایند بعذرها

و بس است برای ایجاد روح امر بمعروف و
نهی ازمنکر تصور حال ابی ذر چنانچه ازابن ابی الحدید
است چون عثمان دست زد ببیت المال مسلمانان وبخشید
بمروان وغیر او از منافقان آنچه خواست ، ابوذر درمیان
مردم ودر راه ها ازبرای بیان کفر و عناد اوبآواز بلند
این آیه رامیخواند « والذین یکنزون الذهب و الفضة
ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم » و
این خبرها بعثمان میرسید وتغافل میکرد و بکار خود
مشغول بود وچون ازحد گذشت یکی ازآزاد کردههای
خودرا بنزد اوفرستاد وگفت ترك کن آن سخنان خود
که ازتو بمن میرسد ابوذر گفت که آیا عثمان نهی میکند
ازخواندن کتاب خدا وازعیب کردن کسی که ترك کند
امر خدارا بخدا سوگند که اگرراضی کنم خدارا بغضب
عثمان محبوب تر وبهتراست از برای من ازآنکه خدارا
بخشم آورم برای خوشنودی عثمان پس این سخن عثمان
را بیشتر بغضب آورد وبرای مصلحت متعرض او نمیشد تا

آنکه عثمان روزی درمجلس خود گفت که آیا جایز است
امام را که از بیت المال چیزی بقرض بردارد وچون بدست
آورد بجای آن گذارد کعب الاحبار گفت باکی نیست
ابوذر گفت ای فرزند دو یهودی آیا تو دین مارا تعلیم
ما مینمائی پس عثمان گفت که بسیار شد آزار تو نسبت بمن
واصحاب من وحکم کرد که اورا بشام بردند و در شام
چون اطوار ناپسندیده معاویه را مشاهده نمود بر او نیز
انکار میکرد واورا مذمت میفرمود روزی معاویه سیصد
دینار طلا برای او فرستاد ابوذر بفرستاده او گفت که این
اگر ازعطای من است که امسال بمن نرسانیده اید قبول
میکنم واگر صله واحسانست مراحاجتی نیست بآن وآن
زررا پس فرستاد وچون معاویه قبه «خضراء» را در دمشق
بنا کرد ابوذر باو گفت که ای معاویه اگر این را ازمال
خدا ساختهٔ خیانت کردهٔ واگر ازمال خود ساختهٔ اسراف
نمودهٔ وپیوسته ابوذر در شام میگفت که بخدا سوگند
که عملی چند حادث شده است دراین زمان که نه موافق
کتاب خدا است ونه سنت رسول خدا بدرستیکه می بینم
که حق را فرو مینشانند و باطل را ترویج مینمایند و
راست گویانرا بدروغ نسبت میدهند و حق صالحان را
بفاجران میدهند، وجلام بن جندل گوید من عامل معاویه

بودم بر قنسرین در ایام خلافت عثمان روزی بنزد معاویه
آمدم برای مهمی ناگاه شنیدم که کسی درب خانه او
فریاد میکند که قطار شتران آمد بسوی شما که آتش
جهنم در بار دارند خدا وندا لعنت کن آنهارا که امر می
کنند مردم را به نیکی وخود ترك آنرا مینمایند خدا
وندا لعنت کن آنهارا که نهی میکنند مردم را از بدیها
وخود مرتکب آنها میشوند ناگاه دیدم که روی معاویه
متغیرشد وگفت آیا میشناسی این فریادکننده را گفتم نه
گفت جندب ابن جناده است هرروز بر درقصر ماميآيد
وبآنچه شنیدی ندا میکند پس گفت اورا آوردند دیدم
ابوذر است گفت اگرمن کسی را بیرحفت عثمان‌میکشتم
همانا تو بودی»

پس معاویه بعثمان نوشت که نزدیك است که‌ابوذر
اهل شام را برتو بشوراند معاویه دستور داد تا اورا بر
شتری تند رو سوار کنند و راه نمای سنك دلی را با او
همراه کنند که آن مرکب را شب وروز برانند تابمدینه
رسد پس همچنان رفتار کردند و در مدینه باز بنهی از
منکرات عثمان اشتغال نمود تا اورا بربذه که از جمیع
نقاط بدآب وهوا تر بود تبعید کرد ودر آنجا چنانچه نقل
ازکلینی است پسراو «ذر» وفات یافت‌وابوذررا گوسفندی

چند بود که معاش خود و عیال با آنها میگذرانید پس آفتی
در اینها پدید شد و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز
وفات یافت پس ابوذر مانده بود بادخترش ودختر ابوذر
گوید که سه روز برمن و پدرم گذشت که هیچ بدست ما
نیامد که بخوریم و گرسنگی برما غلبه کرد پدر بمن
گفت که ای فرزند بیا تا باین صحرای ریگستان رویم
شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم
چیزی بدست ما نیامد پدرم ریگی جمع نمود وسر بر آن
گذاشت نظر کردم چشمهای اورا دیدم که بحال احتضار
افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم دراین بیابان
با تنهائی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم
جمعی از اهل عراق بیایند ومتوجه امور من شوند چنانچه
پیغمبر در جنگ تبوك بمن خبر داده پس ای دختر چون
بعالم بقا رحلت نمایم عبارا برروی من بکش و برسر راه
عراق بنشین وچون قافله پیداشود نزدیك برو بگو که
ابوذر که از صحابه پیغمبر است وفات یافته مرا دفن
خواهند کرد. این بود نمونهٔ ازمسلمین حقیقی درامر به
معروف ونهی ازمنکر وچنانچه معلوم است نبود حرکت
حسین بن علی ع بکربلا مگر برای امر بمعروف و نهی
از منکر چنانچه درزیارت میخوانیم « اشهد انك قد

اقمت الصلاة و آتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر»، ویا آنکه به بینید حضرت زینب سلام الله علیها در آنمجلس یزید با آن اقتدار یزید چگونه منکرات اورا رد میکنند با آنکه اسیر است و در بند او است اولین کلام اواین است «صدق الله کذلك یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوءی ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزئون»

تولی وتبری

چون تولی و تبری از توابع اصول دین ومذهب است چنانکه اکثر را همین نظر است وفروع دین را هشت دانسته لذا دراین مختصر هم بذکر آنها پرداخته نشد وفقط بتبری از کفار اکتفا میکنیم:

قال الله تعالی ـ لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شیئی الا ان تتقوا منهم تقیة و یحذرکم الله نفسه و الیه المصیر»
یعنی نگیرند مؤمنین کفار را دوست و مؤمنین را رها کنند بلکه مؤمنین را باید دوست دارند و کفاررا نه و کسیکه چنین نماید که دوستی مؤمنین را رها نماید و کفار و بی‌دینان را دوست دارد پس ازدوستی خدابهره‌ای نخواهد داشت تا آنکه بپرهیزید از آنها ازآنچه راکه واجب است پرهیزنمودن ازآن و خدا حذرمیدهد شمارا ازعذاب خود و بطرف او است بازگشت همه.

صدوق روایت کند از حضرت رضا که بریان بن شبیب فرمود کسیکه سنگی‌را دوست دارد خدادرقیامت اورا باهمان سنك محشورمیفرماید .

هنگامی مردی ازبنی‌مخزوم خدمت حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد برادر من از دنیا رفته ومرا ازمرك او حزنی افزون روی آورشده حضرت فرمودند اگرخواهی برادرترا دیدار کنی‌عرض کردچگونه‌نخواهم فرمودند مرا بر قبر او دلالت کن و ردای رسول خدا صلی‌الله علیه و آله‌را برسر کشیده وچون برسرقبر آمدند حضرت کلمهٔ چند بگفتندو پای‌مبارك‌را برزمین کوبیدند درزمان آنمرد ازقبر بیرونشد و بزبان فرس سخن کرد حضرت فرمودند تو مرد عربی بودی با پارسیان چکنی عرض کرد چنین است لکن من بسنت پارسیان بمردم ولغت من دگرگون شد ،و بنا برابن‌اشخاصیکه بسنت اروپائیان بمیرند چون، آنهارا پای میزان عدل آورند یا درشب اول قبرازآنهاسؤال می کنند لغت آنهادگرگون خواهد شد وبلغت آنها خواهند تکلم کرد، ولی متاسفانه جز(مرسی)هم‌چیزدیگری نمیدانند؛ من‌نمیدانم سلام‌اسلام برای‌شخص مسلم چه مانعی داشت که باید مانندار وپائیان کلاه برداری نمایند یاتعارفات و دعاهای خیر بزبان عربی که لسان مذهبی‌و کتاب دینی ماب‌آن است چه نقصی

داشت که باید اقتدار خود و عظمت خود را پشت پا زده و ریزه بردار سفرهٔ دیگران شده تا گدائیرا درطهران بوی پولی دادند مرسی تحویل دهد، دیگر از چیزهائیکه از دیگران بسبب انتشار دوستی و پیروی آنها پدیدار شده که جزو اصول تمدن شمرده میشود بی اعتنائی بمذهب و دین و دیانت و عظمت ندادن بروحانیین و نرفتن در پی مسائل دینی بلکه مانند وحشیان و بدتر از آنها بودن، دیگر از تاثیرات تقلید آنها آرایش نمودن زن‌ها و تفرج در خیابان‌ها و حال اینکه کجای از اسلام چنین امریرا روا دانسته دیانتیکه میفرماید مسجد زن پستو خانه اطاق او است و یامیفرماید بهترین عبادتها برای زن آنست که نه او مردی را دیده باشد و نه مردی اورا درمدت عمرش، دیگر بازشدن سینماها و رفتن مسلمین بدانها که آنچه فساد اخلاقی که امروز انتشار پیدا نموده یکی از منابع آن همین سینما ها است البته هنگامیکه نشان دادند طریقهٔ عشق بازی و بدام آوردن معشوق و حالات عشق بازی آنهارا کدام جوانی است که هنگامیکه از آنجا خارج شد در فکر چنین اموری نباشد و یا راه دزدی و تقلب و غیراینها ولی ببخشید اصلاح اخلاق جامعه را در آنجا مینمایند تا مطابق آداب عصری اروپائی گردد. والسلام علی من اتبع الهدی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	١٤	همتها	نعمتها
٦	۲۰	بمعتها	نعمتها
۷	١٥	آفریده	آفریدیم
۲۰	١٨	رو	روز
۲۹	۹	دوآیة	درایة
۳۱	١۳	ببابی	بابی
۳۱	۲۰	گرثت	کثرت
۳۲	۷	توانستند	نتوانستند
۳۲	۸	بنمودند	ننمودند
٤۲	٦	ال	الی الله
٤۳	١۰	مله	ملمون
۸۲	۳	مطیع	مطیعاً
۸۲	٥	کنند	کننده
۸۲	١۰	محمد	محمداً
۷۲	١۹	رسوح	رسوخ
۸۳	١٥	پاچه	پارچه
۸٦	١٨	دارای	داری
۸٦	۲۰	فخو	خوف
۸۷	١۷	کره	کوه
۸۸	۹	دارم	دادم